

بررسی سندی زیارت جامعه کبیره^۱

نویسنده: آیت الله شیخ محمد سند

ترجمه: مهناز فرحمند*

چکیده: زیارت جامعه کبیره از امام هادی علیه السلام روایت شده است و در شناخت ویژگیهای امامان معصوم علیهم السلام مضامین بلندی را در بر دارد. درباره سند این زیارت، بحثهایی مطرح شده است. نگارنده در این گفتار، ابتدا از ضوابطی که در ارزیابی حدیث بر مبنای طریق روایتی آن آورده است، نتیجه می‌گیرد که کلام دانشمندان رجالی پیشین، آخرین کلام در باب وضع راویان نیست. آن‌گاه درباره موسی بن عمران نخعی بحث می‌کند و بر اساس مشایخ و راویان، وثاقت او را نشان می‌دهد. سپس درباره صحت سند زیارت جامعه، از چند دیدگاه دیگر سخن می‌گوید.

کلید واژه‌ها: علم الحدیث / علم رجال الحدیث / نخعی، موسی بن عمران / زیارت جامعه کبیره، توثیق سند / زیارت جامعه کبیره، راویان / زیارت جامعه کبیره، دیدگاه فقهای امامیه.

۱. ترجمه بخشی از کتاب «دراسات حول الزيارة الجامعة کبيرة» که متن اصلی آن به زبان عربی در دست انتشار است. نسخه آماده چاپ این اثر، به لطف فاضل گرامی حجّت الاسلام شیخ اسماعیل بحرانی - با اطلاع و اجازه مؤلف بزرگوار - به دست ما رسید؛ که از لطف هر دو بزرگوار، سپاسگزاریم.
* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ورامین - پیشوا.

شرح حال مؤلف:

آیت‌الله شیخ محمد سند در سال ۱۳۸۲ قمری در بحرین متولد شد. پس از گذراندن دوره دبیرستان در بحرین و مدتی تحصیل در رشته مهندسی در لندن، در سال ۱۳۵۸ شمسی به حوزه علمیه قم وارد شد و دروس مقدماتی را در سه و نیم سال، به پایان رسانید. پس از آن، از محضر حضرات آیات سید محمد روحانی، وحید خراسانی، میرزا جواد تبریزی، سید علی علامه فانی، میرزا هاشم آملی، حسن زاده آملی، جوادی آملی و جمعی دیگر از اساتید کسب فیض کرد و چند سالی است که خود، تدریس فقه و اصول و کلام را در حوزه علمیه قم آغاز کرده است.

برخی از آثار او عبارت است از: اقرأ (در فلسفه)، الامامة الالهية (در کلام، ۴ جلد)، فقه الطب، علم الرجال (ده جلد که یک جلد آن چاپ شده است)، دعوی السفارة في الغيبة الكبرى، همچنین ۹ جلد کتاب در فقه و کتابی در باب روش معرفت دینی.

یکی از آثار ایشان «دراسات حول الزيارة الجامعة» است که حاصل مباحث ایشان درباره سند و محتوای زیارت جامعه است. ترجمه بخشی از این کتاب، به اهل نظر تقدیم می‌شود.

مقدمه

زیارت «جامعه کبیره» یکی از مهم‌ترین زیاراتی است که از امامان اهل بیت علیهم‌السلام برای ما روایت شده است. این زیارت عظیم، فشرده‌ای از عقاید مکتب اهل بیت علیهم‌السلام را در بر دارد و مقامات حقّه ائمه معصومین علیهم‌السلام و جایگاه والای ایشان نزد خدای عزوجل را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که آن بزرگواران، جایگاههای معرفت خدا، منزلگاههای برکت خدا، معدنهای حکمت خدا، خازنان علم خدا، حافظان سر خدا، حاملان کتاب خدا، وارثان رسول الله، اوصیای نبی خدا و ذریه آن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند.

عبارات بلند و شریف زیارت «جامعه کبیره» برتر از کلام سایر خلق و دون کلام خالق است. کلامی که عمق آن در ادراک هیچ عقلی ننگنچیده و هیچ قلبی آن را احساس نکرده است. همان گونه که امامان اهل بیت علیهم السلام در روایات صحیح به آن اشاره کرده اند. امام باقر علیه السلام فرمود:

«حدیث ما دشوار و سخت است؛ کسی جز فرشته مقرب یا نبی مرسل یا بنده‌ای که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد، بدان ایمان نمی آورد. پس هر چه از آن راکه دل‌هایتان پذیرفت، بگیرید و هر چه را انکار کرد، به خود ما بازگردانید.» (۱۹: ص ۴۱، ح ۴)

امامان علیهم السلام به ما دستور داده اند حدیث و روایتی را که نمی توانیم بفهمیم، انکار نکنیم؛ بلکه برماست که آن را به «اهل الذکر» و «اولی الامر» و «عیبه علم الله» (جایگاه علم خدا) بازگردانیم.

البته کسانی که نسبت به نظریات و عقاید خویش شیفته اند و توان درک و دستیابی به عمق مضامین این زیارت عظیم را ندارند، می‌کوشند تا از راه‌های مختلف آن به ردّ و انکار آن پردازند.

گاه می‌گویند: سند آن ضعیف است.

گاه آن را از اخبار آحاد می‌دانند.

گاهی مضامین آن را مخالف ظواهر قرآن کریم بر می‌شمارند.

در این نوشتار، به بحث سند زیارت و توثیق راوی آن، موسی بن عمران بن یزید نخعی^۱ می‌پردازیم.^۲ از خداوند علی اعلی می‌خواهیم ما را به مقامات امامان اطهار علیهم السلام آشنا و بینا گرداند. حمد و سپاس در آغاز و انجام، از آن خداوند است و بس.

۱. شیخ علی نمازی در مستدرکات علم رجال الحدیث (شماره ۱۵۳۴۴)، او را همان «موسی بن عبدالله نخعی» دانسته است.

۲. در گفتار دیگر به بحث متن زیارت جامعه کبیره و مضامین آن می‌پردازیم و به این نکته پاسخ می‌دهیم که برخی آن را مخالف قرآن کریم می‌دانند.

۱. ملاک توثیق و تضعیف

توثیق و تضعیف راویان حدیث، منحصرأً با استناد به آرا و فتاوی اجتهادی پیشگامان علم رجال، ممکن نیست؛ زیرا این کار، نوعی تقلید است. پس نمی شود کسی خود را فقط به گفته «نجاشی» یا «ابن غضائری» یا دیگران، در توثیق و تضعیف رجال حدیث ملتزم بداند؛ چون این کار، تقلید در توثیق و جرح و تعدیل است. لذا اگر کسی بخواهد عقیده و علم خود را بر مبنای بحث و بررسی و تحقیق و اجتهاد استوار سازد، حق تقلید ندارد؛ بلکه باید خود شخصاً تحقیق کند و علت تضعیف و توثیق هر راوی را بیابد و بنگرد که آیا آنچه درباره راوی گفته اند، صحیح است یا آنکه به او نسبت داده شده است و جای سخن و تأمل دارد؟

این موضوع بسیار خطیر است؛ زیرا ما در این نتیجه گیری علمی، بنیان یک بهره گیری دراز مدت از میراث علمی دینی خود را بنا می نهیم و به تعیین درجه و کیفیت نگاهبانی این میراث می پردازیم. این موقعیت مسئولانه در برابر این میراث عظیم، با اکتفا به نظرات پیشگامان علم رجال، کار شایسته ای نیست.

سخنان دانشمندان رجالی، فتوهای ثابت تغییرناپذیر نیست که امکان بحث و بررسی نداشته باشد؛ زیرا جرح و تعدیل (تضعیف و توثیق) راویان، باعث کاهش یا گسترش میراث علمی و حدیث نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روایات اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام می گردد و صحیح نیست که ما خود را مثلاً به گفته «نجاشی» یا دیگر بزرگان علم رجال ملتزم بدانیم.

این سخن به معنای چشم پوشی و صرف نظر از دیدگاه علمای علم رجال و بی ارزش دانستن و استخفاف به اقوال آن دانشمندان نیست؛ بلکه آنچه آنها گفته اند تنها اشارات و تنبیهاتی است که باید راهها و موارد دیگر به آن اضافه شود تا نتیجه و حقیقت حال روشن گردد. یعنی باید همانند یک پژوهشگر تاریخی عمل کنیم؛ چون علم رجال مشتق از علم تاریخ است. تاریخ پژوه به احوال معاصران یک شخصیت تاریخی اکتفا نمی کند و نظر و نتیجه گیری نهایی خود را به آرا و نظرات معاصران، محدود نمی سازد؛ چه رسد به غیر معاصران.

بسا معاصری که دچار ستم و حسد شده یا در عقیده و مبنا و غیر آن با شخص مورد بحث، اختلاف داشته باشد و این امور او را از روح تحقیق و بی طرفی باز می دارد. بدین رو، نمی توانیم به نتایج مقررۀ پیشگامان گذشته علم رجال اکتفا کنیم. به ویژه در بُعد جرح (تضعیف) نمی توانیم آنها را مانند امور مسلم - به نحوی که گویا وحی منزل است - بپذیریم.

اینها فتاوی رجالی است که هر کس بخواهد تقلید کند، باید از این فتاوی پیروی نماید؛ اما اگر کسی اهل اجتهاد و تحقیق باشد، باید این تضعیفها و طعن و ایرادها را بررسی کند. برای افراد آگاه و دست اندرکار علم رجال روشن است که بسیاری از این تضعیفها و طعنها، به ویژه نزد اهل سنت، ناشی از یک مبنای اعتقادی معین است؛ تا آنجا که اگر یک راوی با او هم عقیده نباشد، می کوشد تا او را دروغگو بداند و تا آنجا که می تواند، مورد طعن و جرح و اِتهام و ایراد قرارش دهد. این کار بسیار انجام شده است و بسیاری به آن تصریح کرده اند؛ حتی در علم درایه و علم رجال. پس چگونه می توانیم در جرح و تعدیل راویان، به عقیده ای معین و دیدگاهی مشخص اکتفا کنیم؟

مرحوم میرداماد و محقق بزرگ وحید بهبهانی - که در حوزه های علمیّه به عنوان مجدد قرن دوازدهم شناخته شده است - در جرح و تعدیل، به نصوص علمای رجالی شیعه اکتفا نمی کنند؛ بلکه جرح و تعدیل آنها را با دقت و تدبیر مورد بررسی قرار می دهند و منشأ آن را ملاحظه می کنند.

در بررسی فتاوی علمای رجال در جرح، روشن می شود که عالم رجالی، گاهی در تشخیص و تمییز مفردات رجالی از مشترکات و جداسازی طبقه راوی و همچنین تشخیص شاگردان و اساتید راوی و کتابهای او اجتهاد می کند. اما چگونه است که وقتی به جرح و تعدیل و بررسی حال راوی می رسد، او را مقلد می یابی، به ویژه در نزد عامّه؟! این در واقع تقلید است نه اجتهاد.

روش ما، در این بحث رجالی، میراث روایی ما را به شکل علمی تحقیقی محافظت می کند. باید توجه داشت که نباید به تضعیف ابن غضائری و نجاشی و

دیگران، بدون آگاهی از منشأ تضعیف، اعتماد مطلق کنیم.

البته نجاشی رضی الله عنه خدمات شایانی به مکتب اهل بیت علیهم السلام کرده و شایسته سپاس بسیار است؛ ولی ما نباید مبانی او در علم کلام را معیار و میزانی برای میراث روایی اهل بیت علیهم السلام قرار دهیم. ما با چه میزانی نجاشی رضی الله عنه را به خاطر مقدار دانشی که در علم کلام دارد، معیار سنج و توزین کننده خویش بگیریم؟ در حالی که خود او نگفته است که از من تقلید کنید و باب اجتهاد در علم رجال را ببندید! بنابراین ما هرگاه در برابر تضعیف یک راوی **مهلین** قرار گرفتیم، نباید خود را ملتزم به این فتوای رجالی بدانیم بلکه باید منشأ این تضعیف را - که شخص فتوا دهنده بدان استناد کرده - بررسی کنیم و صحیح و ناصحیح آن را ارزیابی نماییم. این فرآیند را «اجتهاد در علم رجال» نامیده‌اند که در برابر «تقلید در علم رجال» است.

تقلید در علم رجال، یعنی اینکه گروهی اندک را وصی و سرپرست میراث دینی خود قرار دهیم؛ و این کار خطرناکی است که به بسته شدن باب اجتهاد و تحقیق و تدقیق می‌انجامد. و این در نزد عامه، در علم رجال، بیشتر و شدیدتر است.

پس در علم رجال باید از تقلید حذر کرد و در توثیق و جرح و تعدیل، اجتهاد کرد، و این بالطبع بابی دشوار است؛ چون تحقیق - برخلاف تقلید که رفاه‌طلبان خواستار آن هستند - به خودی خود، شاق و توان فرساست.

لذا نباید به مجرد یک فتوای رجالی تسلیم آن شد؛ چه رسد به اینکه راوی مذکور، مهمل باشد؛ یعنی درباره او اظهار نظر نشده باشد یا مورد طعن قرار نگرفته یا بدون توثیق باشد که در چنین وضعی، لزوم تحقیق و اجتهاد در حال او - مانند شخص مورد بحث ما - ضروری‌تر است.

۲. وضع رجالی موسی بن عمران نخعی

معترضان به زیارت «جامعه کبیره» سند آن را صحیح نمی‌دانند؛ به این دلیل که در سند آن «موسی بن عمران نخعی» مجهول یا ضعیف، وجود دارد.

این اعتراض وارد نیست؛ زیرا موسی بن عمران نخعی که در سند زیارت آمده،

همان است که شیخ صدوق در کتاب «من لایحضره الفقیه»، او را «موسی بن عبدالله» دانسته (۱۸: ج ۲، ص ۶۰۹) و در عیون اخبار الرضا علیه السلام او را «موسی بن عمران» نام برده است. (۱۵: ج ۱، ص ۳۰۵) نام اوّل، فقط در «من لایحضر» و به تبع آن در روایت کسانی چون شیخ طوسی، در تهذیب، آمده است. (۲۱: ج ۶، ص ۹۵)

در حالی که نام دوم، معروف و شناخته شده است و همان کسی است که «محمد بن ابی عبدالله کوفی» ثقه، از او روایت می‌کند. نجاشی درباره او گوید: «او محمد بن جعفر کوفی اسدی، معروف به محمد بن ابی عبدالله است» او همان کسی است که نزد نجاشی به «ابی الحسین کوفی» و نزد شیخ طوسی به «ابی الحسین اسدی» شناخته شده است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت گوید: او از اقوام ثقاتی است که توقیعات نواب اربعه برای آنها صادر شده است.

پس «موسی بن عبدالله» و «موسی بن عمران نخعی» یکی است. عبدالله نام جدّ موسی است یعنی او «موسی بن عمران بن عبدالله نخعی» است. قرینه این امر، آن است که «موسی بن عمران نخعی» برادرزاده «حسین بن یزید نوفلی» است، و روایات بسیاری از او نقل کرده است. و «حسین بن یزید نوفلی» در کتاب «روضه کافی» تصریح کرده که جدّش «عبدالله» بوده؛ و روشن است که او جدّ عمو و پدرش بوده است. (۲۶: ج ۸، ص ۱۵۲، ح ۱۴۱)

البته در طریق این حدیث، «محمد بن عبدالله (اسدی) از موسی بن عمران از عمویش حسین بن عیسی بن عبدالله از علی بن جعفری» است که ظاهراً در نام پدر عمویش، تصحیفی رخ داده است؛ یعنی لفظ «بن عیسی» باید «بن یزید» باشد؛ به این نحو: «از عمویش حسین بن یزید بن عبدالله». و این تصحیف در چنین شکلی قریب و ممکن است. همانند آن در نام عمویش بسیار اتفاق افتاده است؛ چنان که در برخی از طرق، «حسن بن یزید» و در برخی «حسین بن زید» یا «حسن بن زید» آمده و این‌گونه تصحیفها در نسخه‌ها و طرق، شناخته شده است. اضافه بر آن اینکه لازمه وحدت طریق صدوق، وحدت راوی نیز هست.

۳. طریق روایی موسی بن عمران نخعی

درباره «موسی بن عمران نخعی» - چنان که از بررسی روایات بسیارش در کتابهای صدوق و غیر او بر می آید - باید گفت:

۳-۱) او شاگرد عمویش «حسین بن یزید نوفلی» بوده و بیشتر روایاتش را از او نقل کرده و شیخ طوسی در «عدّة الاصول» به توثیق او اعتماد کرده - چنان که بیان خواهد شد - و او را از اجلاً دانسته است.

۳-۲) او استاد و شیخ «ابوالحسین محمد بن ابی عبدالله جعفر بن عون اسدی کوفی» است؛ همان کسی که شیخ طوسی درباره اش گفته: «در زمان سفیران ستایش شده، اقوام ثقاتی بودند که از سوی منصوبین به سفارت برای آنها تویع صادر می شد و یکی از آنها «ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی» است؛ چنان که اغلب روایاتش را همین اسدی روایت می کند.

۳-۳) صدوق در کتابهای خود - اکمال الدین، توحید، خصال، علل الشرایع، من لایحضره الفقیه، ثواب الاعمال، صفات الشیعه و امالی - با اعتماد بر او، روایات بسیاری از او نقل کرده، همان گونه که در «مشیخه من لایحضر» در طریق خود تا «یحیی بن عباد مکی» و نیز در طریق روایت «سلیمان بن داود» در معنای آیه ﴿...فَطْفِقْ مَسْحاً...﴾ (ص ۳۸ / ۳۳) به او اعتماد کرده است.

۳-۴) بیشتر روایات او از این طریق مکرر - که عبارت است از: «محمد بن ابی عبدالله (اسدی) از موسی بن عمران از عمویش حسین بن یزید» - روایات زبده اعتقادی و لطایف معارف است؛ بلکه بیشتر روایات او که از غیر این طریق روایت شده نیز در نکات معرفتی اصول اعتقادی است. با بررسی همه روایات او، به وضوح آشکار می شود که جایگاه علمی اش رفیع، عقیده اش مستقیم و معرفت شناسی اش دقیق و ظریف و استوار است.

۳-۵) او و استادش - یعنی عمویش «حسین بن یزید نوفلی» - راهگشای چند مشرب در بین راویان امامیه بوده اند. او توسط عمویش، از گروههای مختلف راویان، راویان فقیه، راویان اسرار معارف همچون «مفضل بن عمر» و «محمد بن



سنان» و نیز از راویان متکلم و دیگران روایت می‌کند.
۳- ۶) کلینی در کافی، ابن قولویه در کامل الزیارات و علی بن محمد قمی در کفایة الاثر، به روایات او اعتماد کرده‌اند.

۴. موسی بن عمران، راوی اغلب روایات عمویش نوفلی

موسی بن عمران برادرزاده حسین بن یزید نوفلی است. نوفلی را شیخ طوسی در «عدّة الاصول» و آیت الله خویی و دیگران توثیق کرده‌اند؛ چون شیخ در «عدّه» گفته است: «طایفه امامیه به روایات سکونی عمل کرده‌اند.» (۲۲: ج ۱، ص ۳۸۰)
راوی اغلب روایات سکونی، «حسین بن یزید نوفلی» است. لازمه آن سخن، این است که طایفه امامیه او را نیز توثیق کرده باشند. اضافه بر آن، نجاشی او را «نوفل النخع» - یعنی وجیه قبیله نخع و موجه آنان - معرفی کرده است. (۳۱: ص ۷۷)
قبیله نخع از قبایل بزرگ شیعه در کوفه بوده است. با این توصیف، جایگاه «موسی بن عمران نخعی» نیز آشکار می‌شود؛ چون عمو و استادش همین «نوفلی» است و او بیش از دویست روایت از عمویش نقل کرده و این نشان می‌دهد که علاوه بر دیگران، او شاگرد ویژه نوفلی بوده است. همچنین وی روایات بسیاری در کتابهای مورد اعتماد اصحاب امامیه دارد. توثیقای گذشته درباره «حسین بن یزید»، شامل برادرزاده اش «موسی بن عمران» نیز خواهد شد.

۵. عمده روایات نوفلی درباره معارف است.

اضافه بر آنچه گذشت، متون روایاتی که «موسی بن عمران» از عموی خود نقل می‌کند، عمدتاً درگزیده معارف، صحیح المضمون و مستقیم المعنی است و به نظر محدثان امامیه، موافق اصول و قواعد معارف مذهب است و حتی بخشی از آنها حکایتگر مقام عالی، وسعت اندیشه و تمکن و قدرت او در معارف است؛ به گونه‌ای که او را در ردیف تک سواران این میدان و از راویان برگزیده و حاملان این

اسرار قرار داده است.^۱

۶. اعتماد بزرگان بر روایات او

بزرگان طایفه امامیه، همچون کلینی در کافی، صدوق در عیون اخبار الرضا (ع) و توحید و غیر از آن دو، به روایات او اعتماد کرده‌اند، چنان‌که نامش در مشیخته صدوق قرار گرفته و در بیش از هشتاد مورد از او روایت کرده است.

۶-۱) کسانی که از آنها روایت کرده است، عبارت‌اند از:

(۱) حسین بن یزید نوفلی (ثقه) عموی او؛

(۲) ابراهیم بن حکم بن ظهیر؛

(۳) حسین بن سعید اهوازی (ثقه جلیل)؛ (۲۱: ج ۱، ص ۲۵۱)

(۴) صفوان بن مهران جمّال (ثقه)؛

(۵) ابن ابی عمیر؛

(۶) حسن بن محبوب؛

(۷) عبدالله بن حجال؛

۶-۲) کسانی که از او روایت کرده‌اند:

(۱) محمد بن جعفر ابی عبدالله کوفی اسدی (ثقه)؛^۲

(۲ و ۳) محمد بن یحیی العطّار (ثقه) و همچنین پدرش؛

(۴) محمد بن موسی بن متوکل (ثقه به نظر اصح)؛

(۵) علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق. (شیخ صدوق با تعبیر «رضی الله

۱. مؤلف مقاله، در بخشی از مقاله خود، متن کامل هجده روایت مختصر و مفصل را -که موسی بن عمران در طریق روایتی آنهاست- نقل کرده و آنها را شاهد آورده بر این مدعا که موسی بن عمران نخعی، راوی روایات بلندی در مباحث معارف و عقاید است؛ روایاتی که راویان عادی یا متوسط، به نقل آنها نمی‌پرداختند. از آنجا که این بخش، اولاً طولانی بود و ثانیاً خوانندگان را از مسیر اصلی بحث دور می‌ساخت، خلاصه‌ای از آن تحت عنوان «پیوست مقاله» در پایان این گفتار، نقل می‌شود. (ویراستار)

۲. شیخ طوسی در کتاب غیبت، گوید: در زمان سفراء اقوامی ثقه بودند که توقیعاتی از سوی منصوبین اصلی سفارت برای آنها صادر می‌شد؛ از جمله: ابو حسین محمد بن جعفر اسدی. (۲۳: ص ۴۱۵)

عنه» از او یاد کرده است)؛

۶) علی بن عبدالله وراق (شیخ صدوق از او نیز با همان تعبیر یاد کرده است)؛

۷) محمد بن احمد سنانی (ثقه)؛

۸) محمد بن اسماعیل مکی برمکی (ثقه، چنان که صدوق در عیون

اخبار الرضا علیه السلام آورده است).

۷. صحت سند زیارت جامعه کبیره

سند زیارت جامعه کبیره تا «موسی بن عمران» صحیح است و این خود یکی از

دلایل وثاقت راوی آن، موسی بن عمران بن یزید نخعی است.

شیخ صدوق (ره) گوید: «علی بن احمد بن عمران دقاق - رضی الله عنه -

محمد بن احمد سنانی، علی بن عبدالله وراق، و حسین بن ابراهیم بن احمد بن

هشام مکتب، برای ما روایت کردند و گفتند: محمد بن ابی عبدالله کوفی، و

ابوالحسین اسدی، برای ما روایت کردند و گفتند: اسماعیل مکی برمکی برای ما

روایت کرد و گفت: موسی بن عمران نخعی برای ما روایت کرد.» (۱۵: ج ۱، ص ۳۰۵)

۸. سؤال او از امام هادی علیه السلام

کیفیت درخواست او از امام هادی علیه السلام که گفت: «ای زاده رسول خدا سخن بلیغ

و کاملی به من بیاموز که هرگاه خواستم یکی از شما را زیارت کنم، بدان لفظ باشد.»

می‌رساند که او به ائمه علیهم السلام معرفت والایی دارد و عقیده دارد که آنان علیهم السلام شئونی

یکسان و مقاماتی قابل پیروی دارند و نور امامت و مقام خلافت را همسان می‌داند.

۹. بیان امام هادی علیه السلام

۹-۱) متن سخنان امام علیه السلام به «موسی بن عمران» می‌رساند که او در شناخت

مقامات و اسرار ائمه علیهم السلام جایگاه بلندی داشته است و این همانند اعتقاد فقها درباره

«عمر بن حنظله» است.

آری، درخواست او و جواب امام علیه السلام در این متن، حاکی از مقام علمی و جلالت شأن اوست و این قرینه‌ای استوار و قابل اعتماد است.

۹-۲) بلندی مضامین زیارت از نظر لفظ و معنی و ترکیب، همگی دلیل قوت آن است و نشان می‌دهد که همتا و همسان روایات صادره از ائمه علیهم السلام است. چنان که مضامین و فقرات آن همانند قواعد معرفتی ایشان است و با روایات مستفیضة ابواب معارف همسویی دارد؛ هر چند از حیث لفظ در برخی موارد مختلف‌اند، ولی لب معنی و نتیجه آن یکی است.

۱۰. توثیق نحعی به وسیله بزرگان

۱۰-۱) مرحوم آیت الله خوئی (م ۱۴۱۳هـ) به خاطر آنکه روایات نحعی در تفسیر (علی بن ابراهیم) قمی آمده، او را ثقه دانسته است. (۸: ج ۲۰، ص ۶۶)

۱۰-۲) شیخ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱هـ) درباره او گوید: متن روایات او دلیلی آشکار بر این است که او امامی مذهب و صحیح الاعتقاد بوده است. نیز همین که مولای ما امام هادی علیه السلام چنین زیارت مفصّلی را به او تلقین فرموده - که متضمّن بیان مراتب ائمه علیهم السلام است - شهادتی است بر اینکه این مرد از نیکان بوده و روایات او مورد قبول ائمه علیهم السلام بوده است؛ لذا عدم ذکر او در کتابهای رجال، باعث قدح او نمی‌شود. (۲۸: ج ۳، ص ۲۵۷)

۱۱. اقوال علما در باب سند و متن زیارت جامعه کبیره

۱۱-۱) علامه مجلسی (م ۱۱۱۱هـ) گوید: «این زیارت، از حیث متن و سند، بهترین زیارات و فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین آنهاست.» (۲۴: ص ۶۲۶)

۱۱-۲) مولی محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰هـ) در شرح کتاب «من لایحضره الفقیه» گوید: «زیارات امیرالمؤمنین و باقی ائمه علیهم السلام بسیار زیاد است. بهترین آنها زیارت جامعه است که به زودی مشروح آن را می‌آوریم.» (۳۰: ج ۵، ص ۴۲۴)

نیز گوید: «این زیارت، کامل‌ترین و بهترین زیارات است؛ بلکه پس از آن رؤیایی

که دیدم، بیشتر اوقات، ائمه علیهم السلام را با آن زیارت می‌کنم؛ و در عتبات عالیات جز با این زیارت، آنها را زیارت نکردم.» (۳۰: ج ۵، ص ۴۵۲؛ ۲۴: ص ۶۲۶)

وی مکاشفه لطیف خود را بدین سان باز می‌گوید: «هنگامی که خداوند متعال، مرا به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام توفیق داد و در حوالی روضه مبارکه آن حضرت مجاهده (با نفس) را آغاز کردم و خداوند متعال به برکت حضرتش ابواب مکاشفات را به رویم گشود - مکاشفاتی که عقول ضعیف آنها را نمی‌پذیرد - در آن عالم (در حال خواب و بیداری) هنگامی که در رواق عمران بودم، دیدم در «سُرْمَن رَأَى» (سامراء) هستم و مرقد امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را در نهایت بلندی و زیبایی دیدم و بر روی قبر آن دو امام همام، لباسی سبز از لباسهای بهشت دیدم که مانند آن را در دنیا ندیده بودم؛ و دیدم مولای ما و مولای همه مردم، صاحب العصر و الزمان علیه السلام پشت به قبر و روبه در، نشسته است. اورا که دیدم، با صدای بلند، مانند مداحان، شروع به خواندن این زیارت کردم. و چون به آخر رسیدم فرمود: خوب زیارتی است.

گفتم: مولای من! فدایت شوم! زیارت جدّ شماست و به قبر اشاره کردم.

فرمود: آری؛ وارد شو. و چون وارد شدم، نزدیک در ایستادم.

فرمود: پیش بیا.

گفتم: مولای من! می‌ترسم به خاطر ترک ادب کافرگردم!

فرمود: اگر با اجازه ما باشد اشکالی ندارد.

پس، ترسان و لرزان، اندک اندک پیش رفتم.

فرمود: پیش بیا، پیش بیا. رفتم تا نزدیک آن حضرت علیه السلام شدم.

فرمود: بنشین.

گفتم: مولای من! می‌ترسم!

فرمود: مترس. و مانند بردگان که فراروی مولای جلیل می‌نشینند، نشستم.

فرمود: راحت باش و چهار زانو بنشین؛ چون تو پیاده و پابرهنه آمدی و به

زحمت افتادی.

خلاصه، آن حضرت علیه السلام نسبت به بنده خود، الطاف عظیم و مکالمات لطیفی فرمود که شمارش آنها ممکن نیست و اکثرش را فراموش کرده‌ام. سپس از این رؤیا برخاستم. در آن روز، با آنکه مدّت زیادی راه بسته بود و موانع بزرگی پدید آمده بود، همه موانع به فضل خدا برطرف گردید و اسباب این زیارت مهیا گشت و زیارت پیاده و پابرهنه - همان گونه که صاحب الزمان علیه السلام فرموده بود - میسور گردید.

شبی در روضه مقدّسه بودم و این زیارت را مکرّر خواندم و در راه و در روضه، کرامات عجیب بلکه معجزات غریبی آشکار شد که ذکر آن به طول می‌انجامد. خلاصه، تردید ندارم که این زیارت با تأیید حضرت صاحب الامر علیه السلام از ابی الحسن امام هادی علیه السلام است و اینکه کامل‌ترین و بهترین زیارتهاست؛ بلکه پس از آن رؤیا، اکثر اوقات، ائمه علیهم السلام را با آن زیارت می‌کنم و در عتبات عالیات جز با این زیارت، آنها را زیارت نکردم. (۳۰: ج ۵، ص ۴۵۲)

۱۱- ۳) علامه سیّد عبدالله شبر (م ۱۲۴۲هـ) گوید: بر صاحبان بصیرتهای نقّاد و دارندگان اذهان وقّاد، اهالی عقول سلیم و اصحاب فهمهای مستقیم، پوشیده نیست که زیارت جامعه کبیره، در شأن و مرتبه، عظیم‌ترین زیارات، و در مقام و مکان، برترین آنهاست. فصاحت الفاظ و فقرات آن، بلاغت مضامین و عبارات آن، حکایتگر صدور آن از چشمه زلالی است که از منابع وحی و الهام جوشیده و گویای آن است که از زبان نوامیس دین و پناهگاه عالمین برون آمده است. زیرا فوق کلام مخلوق و دون کلام خالق ملک علام است. متن آن مشتمل بر اشاره به بخشی از ادلّه و براهین متعلّق به معارف اصول دین و اسرار ائمه طاهیرین و مظاهر صفات رب العالمین است. حاوی باغهای خرّم و باغستانهای سرسبز آراسته به شکوفه‌های معارف و حکمت می‌باشد. پیچیده به میوه‌های اسرار اهل بیت عصمت و متضمّن بخش فراوانی از حقوق اولی الامر است؛ آنان که خداوند اطاعتشان را واجب فرموده، اهل بیتی که خداوند، (مردم را) به پیروی از آنان تشویق فرموده و ذوی القربی که به مودّت آنها فرمان داده و اهل ذکری که فرموده تا از آنها سؤال شود؛

با اشاره به آیات فرقانی و روایات نبوی و اسرار الاهی و علوم غیبی و مکاشفات حقیقی و حکمت.... تا آنجا که گوید:

این زیارت را عده‌ای از بزرگان دین، و حاملان علوم ائمه طاهریین علیهم‌السلام روایت کرده‌اند و در میان ابرار شیعه، شهرتی چون شهرت خورشید نیمروزی به خود گرفته است. گوهرهای مبانی و انوار معانی‌اش، دلایل حق و شواهد صدقی بر صدور آن از سینه‌های حاملان علوم ربّانی و ارباب اسرار فرقانی است، آنها که از انوار الاهی پدید آمده‌اند. متن آن مانند سایر کلام ایشان است. کلامی که فصاحت مضمون و بلاغت مشحون آن ما را از بررسی سندش بی نیاز می‌کند؛ همانند نهج البلاغه و صحیفه سجّادیه و اکثر دعاها و مناجاتها. (۱۱: ص ۲۹ - ۳۱)

۱۲. استشهداد علما به زیارت جامعه کبیره

علما همواره بر استشهداد به زیارت جامعه کبیره اعتماد کرده‌اند. نمونه‌هایی از آن را یادآور می‌شویم:

۱۲- ۱) سید شرف‌الدین حسینی (م حدود ۹۶۵هـ) در تأویل آیات ۲۵ و ۲۶ سوره غاشیه که می‌فرماید: ﴿انَّ إِلینا اِیابهم * ثمَّ اِنَّ عَلینا حسابهم﴾ [همانا بازگشت آنها به سوی ماست. آن‌گاه حساب آنان به عهده ماست]. گوید: از جمیل بن درّاج روایت شده که گفت: به ابی الحسن علیه‌السلام گفتم: آیا تفسیر جابر را برای آنها روایت کنم؟ فرمود: آن را برای فرومایگان روایت مکن که منتشرش می‌کنند، آیا نخوانده‌ای که ﴿انَّ إِلینا اِیابهم * ثمَّ اِنَّ عَلینا حسابهم﴾؟ گفتم: آری خوانده‌ام. فرمود: روز قیامت که فرا رسد و خداوند، اولین و آخرین را گرد هم آورد، حساب شیعیانمان را به ما می‌سپارد؛ آن‌گاه هر چه بین آنها و بین خداست، بر (بخشش) خدا حکم می‌کنیم و خداوند حکم ما را روا می‌دارد. و آنچه بین آنها و بین مردم است، خواستار بخشش آن می‌شویم و (مردم) آن را به ما می‌بخشند. و آنچه بین ما و آنها بوده است، ما به عفو و گذشت سزاوارتریم.

شرف‌الدین نجفی پس از نقل حدیث می‌افزاید:

مؤید آن، عبارت «زیارت جامعه کبیره» است که از امام هادی علیه السلام روایت شده: «و ایاب الخلق إليك و حسابهم علیکم: بازگشت مردم به سوی شماست و حسابشان (نیز) بر عهده شماست.»

معنای این تأویل چنان است که: ظاهراً ضمیر «نا» در «إینا» و «علینا» به خداوند متعال باز می‌گردد؛ اما در باطن، به ائمه علیهم السلام بر می‌گردد؛ چون آنها در دنیا و آخرت، والیان امر و نهی خداوندند و امر و فرمان، همه از آن خداست و به هر یک از خلق خود که بخواهد، تفویض می‌کند و تردیدی نیست که رجوع مردم در روز قیامت، به سوی آنان است و حسابشان (نیز) بر عهده آنان می‌باشد و آنها دوست خود را وارد بهشت می‌کنند و دشمن خود را به جهنم می‌سپارند.^۱ همان گونه که در بسیاری از خبرها آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام قسیم بهشت و دوزخ است. (۳۲: ج ۲، ص ۷۸۸ - ۷۸۹) ۱۲- ۲) سید صدرالدین طباطبایی (م ۱۱۵۴هـ) حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نقل می‌کند که فرموده است: «أنا و علیٌّ من شجرة واحدة و سائر الناس من شجرة شتی: من و علی از یک درخت هستیم و سایر مردم از درختهای گوناگون اند.» سپس می‌افزاید: «شاید معنای «واحدة»، آن معنایی نباشد که «تاء وحدت» افاده می‌کند؛ یعنی وحدت ظاهری که ملاک آن تشخیص یگانگی به حسب وجود عینی است؛ بلکه (ممکن است) واحدیت ذاتی واقعی معنوی باشد، مطلبی که شبیه مضمون آن در زیارت جامعه کبیره وارد شده است که می‌فرماید:

أشهد... أن أرواحکم و نورکم و طینتکم واحدة، طابت و طهرت بعضها من بعض.

گواهی می‌دهم... که ارواح شما و نور شما و طینت شما یکی است، پاکیزه و پاک شده، بخشی از بخش دیگر است.

بنا بر این تفسیر، کلمه «شتی: گوناگون» در سخن آن حضرت، وصف درخت است به اعتبار آن کثرت در مقابل این وحدت؛ پس «تاء» وحدت، ضد آن نیست.»

۱. نویسنده در گفتاری دیگر، به بررسی این مضمون پرداخته است. ترجمه این گفتار، ان شاء الله در یکی از شماره‌های آینده سفینه درج می‌شود. (ویراستار)

۱۲- ۳) شیخ انصاری (م ۱۲۸۰هـ) گوید: «سخن دربارهٔ «خوارج» همان است که دربارهٔ «ناسب» گفتیم؛ زیرا آنها سخت‌ترین نواصب‌اند. اضافه بر آنکه در برخی اخبار، آنها «مشرک» معرفی شده‌اند؛ همان‌گونه که امام‌المؤمنین علیه السلام دربارهٔ آن «خارجی» که نزد او آمد، فرمود: «به خدا سوگند او مشرک است.» و نیز به دلیل سخن امام‌المؤمنین علیه السلام در زیارت جامعه که فرمود: «و من حاربکم مشرک: هر کس با شما بجنگد، مشرک است.» ضمن آنکه نجس بودنشان اجماعی است.» (۳: ج ۲، ص ۳۸۵)

۱۲- ۴) مآلهادی سبزواری (م ۱۳۰۰هـ) گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: نخستین چیزی که خدا خلق کرده، روح من یا عقل من یا نور من بود.» و فرمود: «من پیامبر بودم، در حالی که آدم بین آب و گل بود.» و مراد از ابرار، اصحاب یمین است و مراد از اخیار، مقربون است؛ لکن نسبت این دو مانند «ظرف و مجرور» و مانند «فقیر و مسکین» است که چون با هم آیند، دو معنی دارند و چون تنها بیایند، یک معنی می‌دهند. و از موارد اجتماع، نمونه‌ای است که در زیارت جامعه کبیره آمده است که: «و أنتم نور الأخیار و هداة الأبرار: شما نور اخیار و هدایتگران ابرارید. و همانند آن سخن دیگر معصومین علیهم السلام است که فرموده‌اند: «حسنات ابرار سیئات مقربان است.» (۹: ج ۱، ص ۲۰۳)

۱۲- ۵) مولی محمدعلی انصاری تبریزی (م ۱۳۱۰هـ) در تفسیر آیهٔ نور، در معنای نامگذاری «زهراء» به «مشکاة» گوید:

«مشکاة همان فاطمه زهرا علیها السلام است و این مصباح از شجرهٔ حقیقت محمدیه نورانی می‌شود و این همان زیتونهٔ مبارکه است؛ به خاطر برکت آثار و پایان ناپذیری مقدار آن؛ و در زیارت جامعه آمده است: «سلام بر فرودگاههای معرفت خدا و مساکن برکت خدا و معادن حکمت خدا...». پس او مبارک است؛ چون سرچشمهٔ همهٔ فیوضات تشریحی و تکوینی است و او همان شجرهٔ مکّیهٔ پوینده در مقام «أو أدنی» است؛ و آغاز و ایجاد و خاستگاه مشیت و اراده به دستان اوست؛ به خاطر تشعب و جوه تعلقات آن به ذرات وجودی که در مراتب امکان، لایتناهی است؛ و

آن اصل برکت و فرع آن است: «إِنَّ ذَكَرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَ آخِرُهُ وَ أَصْلُهُ وَ فِرْعُهُ: اگر از خیر یاد شود، شما اول و آخر و اصل و فرع آن هستید.» (۲: ص ۱۵۱ - ۱۵۲؛ ر.ک. استشهاد بدان درص ۵۲۲)

۶.۱۲) شیخ محمد حسین اصفهانی (م ۱۳۶۰هـ) گوید: «اطاعت اوامر شرعیّه اهل بیت علیهم السلام، اطاعت بالذات برای امر است و اطاعت بالعرض برای کسی است که فرمان خدای متعال بر زبانش جاری شده است. و اطاعتی که برای آنها اطاعت بالذات است و برای خدای متعال اطاعت بالعرض، بدان خاطر است که آنها منسوب به او هستند. به دلیل قول امام علیه السلام که فرمود: «مَنْ اطاعكم فقد اطاع الله: هر که شما را اطاعت کند، یقیناً خدا را اطاعت کرده.»

این اطاعت آنان در اوامر شخصی ایشان است. پس نبوت و امامت، به خاطر وجوب اطاعت اوامر شخصی آنها، حیثیتی تعلیلی است. و آنچه در باب اطاعت پیامبر و ائمه علیهم السلام وارد شده، برای شمول بر این اطاعت، از اطاعت اوامر شرعی ایشان، اولی است؛ زیرا این در حقیقت، اطاعت امر الاهی است، و لزوم آن بدیهی است که برای الزام به آن - چنان که پوشیده نیست - نیاز به مبالغه ندارد.» (۱: ج ۲، ۳۸۲)

۷-۱۲) آیت الله خویی (م ۱۴۱۳هـ) با اشاره به ضلالت برخی گروهها گوید: «و نیز دلیل آن، قول امام علیه السلام در زیارت جامعه است که فرمود: «و من جحدکم کافر: هر کس شما را انکار کند، کافر است.» و نیز کلام حضرتش در همان زیارت: «و من و حده قبل عنکم: و هر کس خدا را به وحدانیت شناخته، از باب شما وارد می شود.» از این کلام برمی آید که: هر کس از طریق شما وارد نشود، خدا را به وحدانیت شناخته است.» (۷: ج ۱، ص ۳۲۳)

همچنین گوید: «در زیارت جامعه آمده است: «و هر کس خدا را به وحدانیت شناخته است؛ از باب شما وارد می شود.» یعنی هر کس از آنها نپذیرفته، موحد خدای سبحانه نیست. اخبار وارد به این مضمون بسیار است؛ اما بر نجاستی که مقابل اسلام است، هیچ دلالتی ندارد و فقط در مقابل ایمان است چنان که قبلاً به

آن اشاره کردیم». (۶: ج ۲، ص ۸۴)

۱۲- ۸) آیت الله گلپایگانی (م ۱۴۱۴هـ) گوید: «و ظاهر روایات این است که آنها (خوارج) کافرند، چه از روی علم باشد و چه بر اساس جهل مرکب». از جمله ادله، روایت فضل است که گوید:

«مردی عبوس و شکم بزرگ نزد ابی جعفر امام باقر علیه السلام آمد و در کنار آن حضرت بر روی تخت او نشست. امام به او خوش آمدگفت و جایش داد. هنگامی که رفت، حضرتش فرمود: او از خوارج بود. گفتم: مشرک است؟ فرمود: به خدا سوگند مشرک است، مشرک». آیت الله گلپایگانی می افزاید: «مراد از مشرک همان کافر است. این خبر در اوائل کتاب هم آورده شده است. در زیارت جامعه نیز آمده است: «و من حاربکم مشرک: هر کس با شما بجنگد مشرک است.» (۲۷: ج ۱، ص ۱۹۰)

۱۳. امام زمان علیه السلام و زیارت جامعه کبیره

عالم محقق مرحوم میرزا حسین نوری طبرسی رحمته الله علیه داستان یکی از صالحان را که خدمت امام زمان (عج) رسیده و سفارش آن حضرت به خواندن این زیارت را چنین نقل کرده است.

حدود هفده سال پیش^۱، متقی صالح سید احمد بن سید هاشم بن سید حسن موسوی رشتی - آیده الله - که از تجار شهر رشت است، وارد نجف اشرف شد و در معیت عالم ربانی و فاضل صمدانی شیخ علی رشتی، در منزل به دیدار من آمدند. هنگامی که برخاستند، شیخ علی رشتی مرا آگاه کرد که این سید احمد، از صالحان درستکار است و اشاره کرد که داستان غریبی برای او رخ داده... و سید احمد رشتی تشرّف خود به دیدار صاحب الزمان را برایم بازگفت.... تا آنجا که گفت:

آقای من - صاحب الزمان - فرمود: عنان (مرکب) را به من بده؛ آن را به او دادم. عنان را به دست راست گرفت و بیل را به دوش چپ انداخت و به راه افتاد؛ به گونه ای که اسب به بهترین صورت پذیرش، در خدمت او بود. سپس دست بر زانوی

۱. یعنی سال ۱۲۸۵ قمری، چون نجم ثاقب در سال ۱۳۰۲ قمری تألیف شده است. (ویراستار)

من نهاد و فرمود: چرا شما نماز نافله را به جای نمی آورید، نافله، نافله، نافله! و سه بار تکرار کرد. سپس فرمود: چرا زیارت عاشورا را ترک می کنید عاشورا، عاشورا، عاشورا! و سه بار تکرار کرد. سپس فرمود: چرا با زیارت جامعه، زیارت نمی کنید؟
جامعه، جامعه، جامعه! (۳۵: ج ۲، ص ۲۷۳؛ ص ۶۲۶ - ۶۲۸)

مدح امام مهدی علیه السلام را از زیارت جامعه، پیش از این نیز در بحث مکاشفه مرحوم مولا تقی مجلسی یادآور شدیم.

۱۴. زیارت جامعه کامله

این زیارت عظیم، صورت کامل دیگری دارد که طولانی تر است و طریق آن، غیر از طریق صدوق و شیخ طوسی (ره) است. این صورت طولانی را شیخ کفعمی (ره) در «بلد الامین» (۲۵: ص ۴۱۸) و میرزای نوری (ره) در ابواب زیارت مستدرک (۳۴: ج ۱۰، ص ۴۱۶) و علامه مجلسی، زیادات آن را به عنوان «زیارت جامعه دیگر» آورده اند. بلکه میرزای نوری (ره) کتابی خاص «زیارت جامعه کامله» تألیف کرده که در سال ۱۳۱۵ هـ در تبریز چاپ شده (۴: ج ۱۲، ص ۷۹) و شیخ عباس قمی (ره) متن این زیارت کامله را در تتمه «تحیة الزائر» میرزای نوری آورده است. (۴: ج ۳، ص ۴۸۸)

پیوست - فهرست روایات موسی بن عمران نخعی

۱. علی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق^۱، محمد بن جعفر کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن حسین، من حدّثه، عبدالرحمان بن کثیر، ابی عبدالله علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، به مطلع: انا علم الله، و انا قلب الله الواعی... درباره مقامات الهی امیرالمؤمنین علیه السلام. (۱۳: ص ۱۶۴)

۲. محمد بن موسی بن متوکل، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن سالم، ابیه، ابی حمزه، سعید بن جبیر،

۱. در این پیوست، نماد ویرگول (،) جایگزین واژه «عن» است و طریق نقل حدیث را تا امام معصوم علیه السلام نشان می دهد. (ویراستار)

عبدالله بن عباس، رسول الله ﷺ، با مطلع: ان الله تبارك و تعالی اطلع إلى الأرض اطلاعة... در این مورد که خداوند، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام را برگزیده و نیز در باب، ویژگیهای حضرت مهدی علیها السلام. (۱۶: ص ۲۵۷ - ۲۵۸)

۳. محمد بن موسی بن متوکل، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن ابی حمزه، ابیه، الصادق علیهما السلام، رسول الله ﷺ، رب العزة، با مطلع: من علم أن لا إله إلا أنا وحدي... درباره: پیوستگی توحید و نبوت و ولایت، نص بر دوازده امام علیهم السلام، فضائل ایشان. (۱۶: ص ۲۵۸ - ۲۵۹)

۴. علی بن احمد بن موسی دقاق، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن ابی حمزه، ابیه، سعید بن جبیر، ابن عباس، رسول الله ﷺ، با مطلع: ان رسول الله كان جالسا ذات يوم إذ أقبل الحسن... که در آن پیامبر ﷺ، مقامات امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام و ظلمهای وارده بر ایشان را بیان می دارد و می گیرد. (۱۲: ص ۱۷۴ - ۱۷۷)

۵. محمد بن احمد سنانی، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابیه، ثابت بن دینار، السجادة علیها السلام، علل الشرايع ۱ / ۱۳۱، با مطلع: سألت زین العابدین علیهما السلام... عن الله جل جلاله هل یوصف بمكان شامل حقایقی از معراج پیامبر ﷺ و مقامات حضرتش. (۱۲: ص ۲۱۴)

۶. محمد بن موسی بن متوکل، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن ابی حمزه، ابی بصیر، الصادق علیهما السلام، السجادة علیها السلام، با مطلع: من أقام فرائض الله و اجتنب محارم الله... در مورد ضرورت اقامه فرائض و اجتناب محارم و تولی اهل بیت و تبری از دشمنان. (۱۲: ص ۵۶۱)

۷. محمد بن احمد سنانی، محمد بن ابی عبدالله کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابیه، ابان بن عثمان، ابان بن تغلب، عکرمه، ابن عباس، رسول الله ﷺ، با مطلع: قال الله جل جلاله: لو اجتمع الناس کلهم... در این مورد که ولایت امیرالمؤمنین علیهما السلام مانع از ورود به دوزخ می شود. (۱۲: ص ۷۵۵)

۸. حسین بن ابراهیم بن احمد مؤدّب، محمّد بن جعفر اسدی کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن ابی حمزه، ابیه، الصادق علیه السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با مطلع: اذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا علي... در این مورد که امیرالمؤمنین علیه السلام در روز قیامت، پیروان خود را به بهشت و دشمنانش را به دوزخ می فرستد و حضرتش، امین الله، حجّت الله، قسیم الجنة و النار است. ()
۹. محمّد بن ابی عبدالله اسدی کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن ابی حمزه، شامل تفسیر آیه «جعلها كلمة باقية في عقبه» در باب امامت که در نسل امام حسین علیه السلام تا روز قیامت است. (۱۷: ص ۱۳۱ - ۱۳۲)
۱۰. محمّد بن ابی عبدالله اسدی کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن حمزه، ابیه، یحیی بن ابی القاسم، الصادق علیه السلام، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با مطلع: الائمة بعدی اثنا عشر، أولهم علي... در این باب که: امامت در دوازده تن است: علی تا مهدی علیه السلام که خلفا و اوصیای پیامبرند و... (۱۶: ص ۲۵۹؛ ۱۸: ج ۴، ص ۱۷۹)
۱۱. محمّد بن موسی بن متوکل، محمّد بن جعفر کوفی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، عتیبة بیاع القصب، الصادق علیه السلام که درباره اشتیاق بهشت به دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام و غیظ دروخ بر دشمنان حضرت اوست. (۲۹: ج ۳۹، ص ۳۰۲)
۱۲. محمّد بن احمد سنانی، محمّد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابی بصیر، الصادق علیه السلام، با مطلع: إن الله تبارك و تعالی لایوصف بزمان و لامکان... درباره نفی جسمانیت از خدای تعالی. (۱۲: ص ۳۵۳)
۱۳. محمّد بن احمد سنانی، محمّد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابیه، سعد بن طریف، سعید بن جبیر، ابن عباس، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، با مطلع: يا علي، أنت إمام المسلمين و أمير المؤمنين... در مورد مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در معراج دید. (۱۲: ص ۳۷۵)

۱۴. محمد بن موسی بن متوکل، محمد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابیه، ثابت بن ابی صفیه، سعید بن جبیر، ابن عباس، رسول الله ﷺ، با مطلع: من سره أن یجمع الله له الخیر کله... در این مورد که تمام خیر در قبول ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و دشمنی با دشمنان حضرت اوست. (۱۲: ص ۵۶۰)

۱۵. علی بن احمد بن موسی دقاق، محمد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن ابی حمزه، یحیی بن ابی اسحاق، الصادق علیه السلام، رسول الله ﷺ، با مطلع: سئل النبی ﷺ: أين كنت و آدم في الجنة؟ قال: كنت فی صلبه... درباره اینکه رسول خاتم، پیوسته در اصلاب و ارحام پاک بود و نامش از اسمای حسناى الاهى مشتق شده است. (۱۲: ص ۷۲۳)

۱۶. محمد بن موسی بن متوکل، محمد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن سالم، ابیه، ابی حمزه ثمالی، سعد خفاف، اصبع بن نباته، ابن عباس، رسول الله ﷺ، با مطلع: لما عرج بي إلى السماء السابعة و منها إلى سدرة... در این مورد که خداوند، در معراج، مقامات حضرت علی و حضرت مهدی علیه السلام را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان داشت. (۱۲: ص ۷۳۱)

۱۷. علی بن احمد بن محمد دقاق، محمد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، حسن بن علی بن ابی حمزه، ابیه، الصادق علیه السلام، با مطلع: لأی علة دفنت فاطمة باللیل... لأنها أوصت أن... در مورد علت وصیت حضرت فاطمه علیه السلام به دفن شبانه. (۱۴: ج ۱، ص ۱۸۵)

۱۸. علی بن احمد بن موسی، محمد بن ابی عبدالله اسدی، موسی بن عمران نخعی، حسین بن یزید، علی بن ابی حمزه، یحیی بن ابی القاسم، الصادق علیه السلام، سألت الصادق... فقال: المتقون شیعة علی... در مورد تأویل آیه «الذین یؤمنون بالغیب» به امام غائب علیه السلام و «متقون» به شیعه علی علیه السلام. (۱۶: ص ۱۷)

منابع

١. اصفهانی، محمدحسین. حاشیه مکاسب. قم: انوار الهدی.
٢. انصاری، محمدعلی. اللمعة البيضاء خطبة الزهراء. قم: مؤسسه الهادی.
٣. انصاری، مرتضی. الطهارة. قم: مؤسسه الهادی.
٤. تهرانی، آقا بزرج. الذریعة الی تصانیف الشیعه. بیروت: دارالاضواء.
٥. حموی، فرائد السمطين. تحقیق: محمدباقر محمودی. بیروت: اعلمی.
٦. خویی، سید ابوالقاسم. کتاب الطهارة. قم: دارالهادی.
٧. _____ مصباح الفقاهه. قم: الغدير.
٨. _____ معجم رجال الحديث.
٩. سبزواری، هادی. شرح الاسماء الحسنی. قم: بصیرتی (افست از چاپ سنگی).
١٠. سند، محمد. دراسات حول الزيارة الجامعة (در دست چاپ).
١١. شبّر، سید عبدالله. الانوار اللمعة فی شرح الزيارة الجامعة. بیروت: مؤسسه الوفاء.
١٢. صدوق، محمدبن علی. امالی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
١٣. _____ توحید. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
١٤. _____ علل الشرايع. نجف: المكتبة الحیدریّة.
١٥. _____ عيون اخبار الرضا (ع). بیروت: مؤسسه الاعلمی.
١٦. _____ کمال الدین و تمام النعمة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
١٧. _____ معانی الاخبار. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
١٨. _____ من لا یحضره الفقیه. تهران: دارالکتب الاسلامیّة.
١٩. صفار، محمدبن حسن. بصائر الدرجات. قم: مكتبة المرعشی.
٢٠. طباطبایی، سید صدرالدین. شرح دعاء التذبه.
٢١. طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الاحکام. تهران: دارالکتب الاسلامیّة.
٢٢. _____ عدّة الاصول. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
٢٣. _____ الغیبة. قم: مكتبة بصیرتی (افست از چاپ نجف).
٢٤. قمی، عباس. مفاتیح الجنان. بیروت: مكتبة الاعلمی.

٢٥. كفعمى، ابراهيم. بلد الامين. قم: چاپ افست.
٢٦. كلينى، محمد بن يعقوب. الكافى. تهران: دارالكتب الاسلاميه.
٢٧. گلپايگانى، سيد محمد رضا. نتايج الافكار. قم: دارالقرآن الكريم.
٢٨. مامقانى، عبدالله. تنقيح المقال. چاپ سنگى.
٢٩. مجلسى، محمد باقر. بحار الانوار. بيروت: مؤسسه الوفاء.
٣٠. مجلسى، محمد تقى. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه. تهران: كوشان پور.
٣١. نجاشى، احمد بن على. الرجال. قم: مؤسسه النشر الاسلامى.
٣٢. نجفى، سيد شرف الدين. تأويل الآيات الظاهره. قم: مطبعة الامير.
٣٣. نمازى، على. مستدركات علم رجال الحديث. تهران: حسن نمازى.
٣٤. نورى، ميرزا حسين. مستدرک الوسائل. قم: آل البيت عليهم السلام.
٣٥. النجم الثاقب. تعريب: سيد ياسين موسى. قم: انوار الهدى.

گفتاری درباره آیت‌الله بهبهانی و کتاب مصباح الهدایه^۱

ماندنی مواساتیان*

چکیده: بهبهان از شهرهای جنوبی ایران، شاهد عالمان و اندیشمندان بزرگی همچون سید علی بهبهانی بوده است. سید علی بهبهانی تحصیلات خود را در حوزه‌های نجف اشرف تکمیل کرد و از محضر اساتیدی چون میرزا حسین نائینی، ضیاءالدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا آقا اصطهباناتی بهره گرفت و خود شاگردان بسیاری پرورش داد. در این گفتار، به خدمات اجتماعی و فرهنگی، تدریس و تعلیم، و تألیفات وی اشاره شده و کتاب مصباح الهدایه به تفصیل، معرفی شده است. این کتاب در ۴۰ باب تنظیم شده و در هر باب یکی از آیات قرآن در موضوع امامت، محور بحث قرار گرفته و در ذیل آن با استناد به روایات شیعه و سنی، اقوال مفسران نقد و بررسی شده است. در این اثر از منابع معتبر، از جمله غایه المرام فراوان استفاده شده است. ۱۵ ویژگی کتاب در این مقاله بیان می‌شود.

کلید واژه‌ها: بهبهانی، سیدعلی - سرگذشتنامه / عالمان شیعه - سرگذشتنامه / مصباح الهدایه [کتاب] - معرفی / بهبهانی، سیدعلی، تألیفات / امامت / امامت در قرآن.

۱. ترجمه انگلیسی این گفتار در مقدمه ترجمه انگلیسی مصباح الهدایه (چاپ تهران، مؤسسه انتشارات نبأ) منتشر شده است و اکنون متن اصلی مقاله به زبان فارسی، برای نخستین بار، نشر می‌یابد. (ویراستار)

*. استادیار دانشکده هیأت دانشگاه شهید چمران، اهواز.

۱. آشنایی با بهبهان

بهبهان شهری کهن و باستانی در جنوب ایران است که در زمان باستان، بیشتر به عنوان روستایی در مجاورت شهر «ارجان» شناخته می‌شد. گرچه به مرور زمان، در حوادث روزگار، «ارجان» از میان رفت، ولی بهبهان باقی ماند و به عنوان شهری مهم شناخته شد. از قرن سوم و چهارم هجری تا کنون، دانشمندانی از آن برخاسته‌اند. ناصر خسرو، دانشمند ایرانی قرن پنجم، در ضمن سفرنامه خود، به دیدار خود از بهبهان در سال ۴۴۴ هجری اشاره می‌کند.

۲. آشنایی با آیت‌الله سید علی بهبهانی

شهر بهبهان در قرن سیزدهم هجری قمری، شاهد عالمان بزرگی با زهد و تقوا همچون میرمحمد صالح بهبهانی، سیدمحمد ناظم الشریعه، شیخ عبدالرسول بهبهانی و سید احمد بهبهانی بود که جمعی از اینان، شاگرد آیت‌الله شیخ هادی تهرانی بودند. سیدعلی بهبهانی، در حدود سال ۱۳۰۳ هجری قمری، در خانواده قدس و تقوی متولد شد. پدر ایشان مرحوم سید محمد، به شغل کشاورزی اشتغال داشت و سید علی در اوایل عمر به حدّ وسع و مقتضای سن، پدر خویش را یاری می‌داد. جدّ ایشان سید علی دارای چنان زهد و تقوایی بود که به «سیدعلی مقدّس» معروف بود و آیت‌الله نیز از همان دوران کودکی و نوجوانی به سبب ورع، به همان شهرت جدّش «سیدعلی مقدّس» خوانده می‌شد.

ایشان از همان زمان، شور و شوق تحصیل علم و نیل به کمال داشت و از استعداد فراوان بهره‌مند بود؛ به طوری که حدّت ذهن و اشتیاق به فضل و دانش او را آرام نمی‌گذاشت. با این انگیزه قوی و بلند نظری، کتابهای درسی حوزه علمیه را به دست آورد و به مطالعه پرداخت و نزد اساتید و علما به تحصیل علم مشغول گردید. از این اساتید، می‌توان از علمای برجسته امثال آیت‌الله آقا میرزا محمد حسن بهبهانی، آیت‌الله شیخ عبدالرسول بهبهانی و آیت‌الله سیدمحمد ناظم الشریعه بهبهانی نام برد. با توجه به نبوغی که تا سنّ ۱۸ سالگی از خود بروز داد،

اساتیدش آینده‌ای درخشان برایش پیش‌بینی می‌کردند. وقتی در سال ۱۳۲۲ هجری قمری برای تکمیل معلومات به نجف اشرف مشرف شد، خود مجتهدی متجزی بود.

بهبهانی شش سال با پشتکار مخصوص و نبوغی که داشت، از حوزه درس آیت‌الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی مؤلف «کفایة الاصول» و آیت‌الله آقا سید کاظم یزدی مؤلف «عروة الوثقی» سطح عالی فقه و اصول را گذراند و بیشتر استفاضه و استفاده علمی خویش را از آیت‌الله سید محسن کوهکمری برد.

همچنین در نجف، از درس خارج فقه و اصول حضرت آیات میرزا حسین نائینی، آقا ضیاء الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا آقا اصطهباناتی استفاده کرد و با کسب اجازه از این بزرگان، در سال ۱۳۲۹ هجری، به بهبهان بازگشت و به تدریس مشغول شد.

از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۸ قمری - که ایام اقامت او در بهبهان بود - یک بار به نجف رفت و به تعلیم و تعلم اشتغال داشت.

در سال ۱۳۳۸ به شهر رامهرمز - در خوزستان، در جنوب ایران - رفت و ۲۳ سال در آنجا اقامت داشت. پس از آن در سال ۱۳۶۲ قمری یک بار دیگر به کربلا و نجف رفت که این سفر، سه سال طول کشید. پس از آن در سال ۱۳۶۵ قمری به رامهرمز بازگشت که تا سال ۱۳۷۰ ادامه یافت. در آن سال، به دنبال بیماری و درمان، شهر اهواز را - که مرکز استان خوزستان بود - برای اقامت برگزید که این اقامت تا آخر عمر ایشان ادامه داشت. البته از سال ۱۳۸۷، بخشی از سال را در اصفهان اقامت داشت. در خلال این مدت، شهرهای بهبهان، رامهرمز، اهواز و اصفهان در ایران؛ و شهرهای نجف و کربلا در عراق، شاهد مراتب علمی آیت‌الله بهبهانی و مرکز تربیت شاگردان توسط ایشان بودند. وی در ۱۸ ذی القعدة ۱۳۹۵ قمری در اهواز، درگذشت و در جوار مدرسه علمیّه‌ای که خود بنیاد نهاده بود، مدفون شد.

۳. خدمات اجتماعی و فرهنگی

آیت الله بهبهانی در طول سالها اقامت در بهبهان، رامهرمز، اهواز و اصفهان، خدمات زیادی به مردم کرد؛ از جمله:

- (۱) بنای بیش از پنجاه مسجد و حسینیه در اهواز، یاسوج، رامهرمز، اصفهان؛
- (۲) بنای مدرسه علمیّه در یاسوج و اهواز؛
- (۳) تأسیس کتابخانه بزرگ و مهم دارالعلم اهواز؛
- (۴) بنای دبستان و دبیرستان دخترانه اسلامی اهواز؛
- (۵) مؤسسه تبلیغاتی در اهواز؛
- (۶) بنای مسجد و حمام در اصفهان؛
- (۷) درمانگاه در محله احمدآباد اصفهان؛
- (۸) کمک به سیل زدگان سیل ۱۳۴۰ شمسی در خوزستان و سیل ۱۳۵۲ شمسی در اصفهان برای ساختمان خانه هایشان؛
- (۹) انتشار آثار عالمان گذشته، به ویژه آثار آیت الله شیخ هادی تهرانی که استاد اساتید مرحوم بهبهانی بود؛ از جمله کتابهای: التوحید، ذخائر النبوه، ودائع النبوه، الرضوان، الصوم؛
- (۱۰) برپایی مجالس عمومی برای تعلیم دین به عموم مردم.

۴. تدریس و تعلیم

آیت الله بهبهانی، در دوره دو ساله اقامت در کربلا، به امر آیت الله حاج سیدحسین طباطبایی قمی، حوزه درس تشکیل داد که آیت الله شیخ محمدرضا اصفهانی از شاگردان ایشان در آن دوره بود. پس از آن در حدود هفتاد سال در شهرهای بهبهان، رامهرمز، اهواز و اصفهان اقامت گزید که صدها تن دانشمند از محضر ایشان بهره گرفتند؛ از جمله: سیداسماعیل هاشمی، شیخ محمدحسن مظاهری، سیدابوالقاسم هاشمی، محمدجواد تارا، سید علی علامه فانی، سیدمحمد جزایری، علی دوانی، سیدعبدالله موسوی (فرزند ایشان)،

سید محمد رضا شفیعی، شیخ علی محمد ابن العلم. برخی از این شاگردان، تقریرات دروس استاد را به چاپ رسانده‌اند از جمله کتاب بدایع الاصول که تقریرات دروس اصول فقه آیت الله بهبهانی به قلم سید علی شفیعی است.

۵. تألیفات

آیت الله بهبهانی در خلال دهها سال تدریس و تعلیم و تلاشهای علمی، کتابهایی مفید و ارزشمند نیز در زمینه‌های مختلف عقاید، ادبیات، فقه و اصول نگاشته است. تمام این آثار، به اهتمام فرزندان و نوادگان ایشان توسط دارالعلم آیت الله بهبهانی در اهواز و قم چاپ و منتشر شده است؛ از جمله:

- (۱) التوحید الفائق فی معرفة الخالق؛
- (۲) الاشتقاق؛
- (۳) کشف الاستار فی شرح حدیث ابی الاسود الدؤلی؛
- (۴) اساس النحو؛
- (۵) مقالات فی اصول الفقه؛
- (۶) القواعد الکلیّة (دو جلد، شامل دهها نکته در علوم مختلف اسلامی)؛
- (۷) مصباح الهدایة فی اثبات الولاية؛
- (۸) چهل پرسش و پاسخ (پاسخهای نویسنده به چهل پرسش)؛
- (۹) تعلیقات علی العروة الوثقی؛
- (۱۰) مناسک حج؛
- (۱۱) جامع المسائل (رسالة علمیّه).

۶. آشنایی با کتاب مصباح الهدایة

آیت الله بهبهانی، در سال ۱۳۶۴ هجری قمری - زمانی که حدود شصت سال از عمرش می‌گذشت - در سفری به کربلای معلی، کتابی درباره امامت نگاشت که آن

را «مصباح الهدایة» نامید. وی این کتاب را به شیوه عالمان اسلامی، در چهل باب نوشت. در هر باب، یکی از آیات قرآن را که به امامت ارتباط دارد، محور بحث خود قرار داد و ذیل آن، روایاتی از محدثان شیعی و سنی، و نیز بحثهایی از مفسران را با نقد و بررسی آنها مطرح کرد. این کتاب ویژگیهایی دارد؛ از جمله:

(۱) نوعی تفسیر موضوعی به شمار می آید؛ از آن رو که محور بحث در آن، چهل آیه است که با امامت ارتباط دارد.

(۲) نوعی کتاب «چهل حدیث» است که عالمان اسلامی به این شیوه، کتابهایی نگاشته‌اند. در میان این همه کتاب چهل حدیث، کتابهای «اربعین» که به موضوعی مخصوص ارتباط دارد، اختصاص می یابد. مصباح الهدایه، کتابی است به شیوه اربعین حدیث، در موضوع امامت.

(۳) شرح و توضیح حدیث اصلی هر فصل، به کمک احادیث دیگر.

(۴) استفاده از منابع شیعی و سنی در نقل احادیث.

(۵) توضیحات مفصل پیرامون هر حدیث که نکات علمی آن را با استفاده از علوم اسلامی و با استدلال و شرح کافی باز می گوید.

(۶) مطالعه تطبیقی پیرامون دیدگاههای دانشمندان مختلف از فرقه‌های مختلف مسلمانان، با رعایت کمال امانت در نقل قولها، کمال ادب و قوت استدلال در نقد و بررسیها.

(۷) استفاده از مضامین آیات دیگر قرآن در توضیح آیه اصلی هر فصل و در جهت نقد و بررسی اقوال مفسران.

(۸) تقسیم موضوعی مباحث به شیوه‌ای علمی و صحیح که تسلط نویسنده بر علوم مختلف را نشان می دهد.

(۹) نمایاندن پیوند محکم میان چهل آیه محور بحث، به گونه‌ای که خواننده دقیق، پس از ژرف‌نگری در کتاب، به روشنی می بیند که هر یک از این آیات، چند وجه از منشور روشن امامت را نشان می دهد.

(۱۰) استفاده فراوان از کتاب «غایة المرام» اثر محدث بزرگ قرن یازدهم،

سیدهاشم بحرانی که در خلال ۴۶۰ باب، بیش از ۴۵۰۰ حدیث درباره امامت، از منابع شیعی و سنی آورده است.

(۱۱) پاسخ علمی به کسانی که احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را صحیح می دانند؛ اما آنها را دال بر امامت حضرتش نمی دانند.

(۱۲) استناد به ادبیات عربی دوره اسلامی در خلال مباحث.

(۱۳) بهره گیری از تفاسیر کهن شیعی و سنی، مانند مجمع البیان طبرسی، تفسیر کبیر فخر رازی، کشف زمخشری و نقد و بررسی مطالب آنها که احاطه مؤلف بر علوم قرآنی را نشان می دهد.

(۱۴) بحثهای تاریخی، با استفاده از کتاب «الامامة و السياسة» نوشته ابن قتیبه، و نقد و بررسی آن.

(۱۵) قلم سلیس و روان عربی با رعایت اصول بلاغت و فصاحت و ایجاز مفید که این نکته - به ویژه با عنایت به اینکه نویسنده خود، از دانشمندان غیرعرب است - برای خوانندگان متن عربی، بسیار جلب نظر می کند.

امتیازاتی از این قبیل، سبب شد تا این کتاب، علاوه بر سه بار انتشار در تهران و قم و اصفهان، در مصر نیز به چاپ رسد (قاہره: مکتبة النجاح، ۱۳۹۶ ق. / ۱۹۷۶ م). همچنین به دلیل همین ویژگیها، نویسنده اهتمام زیادی به این کتاب - در میان آثار دیگر - داشت؛ تا آنجاکه پس از ترجمه فارسی پیشین آن (مفتاح العنایه) - که توسط مرحوم سید محمد رضا شفیعی، از شاگردان نویسنده انجام شده بود - بار دیگر استاد علی دوانی با تشویق نویسنده به ترجمه فارسی آن اهتمام کرد که ترجمه او به نام «فروغ هدایت» بارها منتشر شده است. همچنین این کتاب توسط کتابخانه دارالعلم آیت الله بهبهانی در قم، به زبان اردو و توسط مؤسسه انتشارات نبأ در تهران (با همکاری دارالعلم آیت الله بهبهانی) به زبان انگلیسی، منتشر شده است.

به هر حال، این کتاب - با ویژگیهای یاد شده - به عنوان یک کتاب مرجع در زمینه تفسیر، حدیث، عقاید، تاریخ، کلام و دیگر علوم اسلامی، همواره می تواند مورد استفاده و مراجعه دانشمندان از فرقه های مختلف مسلمانان و اسلام شناسان غیر

مسلمان قرار گیرد؛ همان گونه که به عنوان یک متن درسی در زمینه تفسیر موضوعی و تطبیقی نیز کتابی مفید به شمار می آید.

۷. فهرست آیات مورد بحث در کتاب

برای اینکه استفاده اهل تحقیق از این کتاب، افزون تر شود، فهرستی از چهل آیه مورد بحث - به ترتیب قرآن - در اینجا ذکر می شود.

شماره سوره	نام سوره	شماره آیه	جایگاه در کتاب مصباح الهدایه
۲	البقرة	۳۷	فصل ۱۲
۲	البقرة	۱۲۴	فصل ۱۰
۲	البقرة	۲۰۷	فصل ۳۵
۳	آل عمران	۶۱	فصل ۱۹
۳	آل عمران	۱۰۳	فصل ۳
۴	النساء	۵۹	فصل ۱۱
۴	النساء	۶۹	فصل ۳۲
۵	المائدة	۳	فصل ۴۰
۵	المائدة	۵۵	فصل ۳۸
۵	المائدة	۶۷	فصل ۳۹
۸	الانفال	۴۱	فصل ۱۶
۹	التوبة	۳	فصل ۲۷
۹	التوبة	۱۱۹	فصل ۴
۱۱	هود	۱۷	فصل ۲
۱۳	الرعد	۷	فصل ۸
۱۳	الرعد	۲۹	فصل ۳۱
۱۳	الرعد	۴۳	فصل ۱
۱۵	الحجر	۴۷	فصل ۹

فصل ۳۶	۹۶	مریم	۱۹
فصل ۵	۸۲	طه	۲۰
فصل ۲۱	۷	الانبياء	۲۱
فصل ۲۹	۳۵	النور	۲۴
فصل ۲۸	۳۶	النور	۲۴
فصل ۱۳	۲۱۴	الشعراء	۲۶
فصل ۱۴	۶۸	القصص	۲۸
فصل ۲۰	۳۳	الاحزاب	۳۳
فصل ۱۸	۵۶	الاحزاب	۳۳
فصل ۶	۲۴	الصافات	۳۷
فصل ۲۵	۱۳۰	الصافات	۳۷
فصل ۳۳	۵۶	الزمر	۳۹
فصل ۱۷	۲۳	الشورى	۴۲
فصل ۲۲	۴۵	الزخرف	۴۳
فصل ۲۴	۵۷	الزخرف	۴۳
فصل ۷	۲۴	ق	۵۰
فصل ۳۷	۱۹	الرحمن	۵۵
فصل ۳۰	۱۰	الواقعة	۵۶
فصل ۱۵	۷	الحشر	۵۹
فصل ۳۴	۴	التحریم	۶۶
فصل ۲۶	۱۲	الحاقة	۶۹
فصل ۲۳	۷	البينة	۹۸

۸. منابع بیشتر در مورد آیت الله بهبهانی

کسانی که در مورد شرح حال آیت الله بهبهانی به اطلاعات بیشتر نیاز دارند، می‌توانند به منابع زیر رجوع کنند.

الف) کتاب

- ۱) زندگانی و آثار آیت الله بهبهانی. علی دوانی. تهران: قبله، ۱۳۷۰ ش.
 ۲) ارمغان اصفهان. سید مصلح الدین مهدوی. اصفهان: حسینیه عمادزاده، ۱۳۹۵ ق.

ب) مقالات

- ۳) ماهنامه مکتب اسلام، چاپ قم، سال ۷، شماره ۲.
 ۴) مقدمه سید مرتضی حکمی بر کتاب مصباح الهدایه، چاپ قاهره: مکتبه النجاح، ۱۳۹۶ ق.
 ۵) مقدمه رضا استادی بر کتاب مصباح الهدایه، چاپ قم: دارالعلم آیت الله بهبهانی.
 ۶) گفتار سید علی شفیعی در خاتمه کتاب بدایع الاصول (ص ۲۳۳ - ۲۴۴)، چاپ اهواز: انتشارات خوزستان، ۱۴۲۳ ق.
 ۷) مقاله «نگاهی به شخصیت حضرت آیت الله سید علی بهبهانی»، نوشته ماندنی مواساتیان.

فهرست گزیده پایان نامه‌های مرکز تحقیقات امام علی علیه السلام

سید فخرالدین مؤیدی*

مقدمه

پس از مزین شدن سال ۱۳۷۹ به نام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام، بستر تأسیس مرکزی به نام آن امام همام درکنگره بین المللی «امام علی علیه السلام و عدالت، وحدت و امنیت» فراهم گردید و در سال ۱۳۸۰ از سوی شورای گسترش آموزش عالی، ایجاد مرکز تحقیقات امام علی علیه السلام وابسته به پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی مورد تأیید قرار گرفت.

شناسایی سیره نظری و عملی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ابعاد اجتماعی به معنای عام آن و عرضه آن به جامعه بشری جهت حرکت به سوی جامعه علوی، از اهداف مرکز می‌باشد که به منظور تحقق آن اقداماتی به عمل آمده است؛ از جمله: انعقاد قرارداد طرح‌های پژوهشی با محققان و اندیشمندان داخلی و خارجی، ترجمه و چاپ آثار مرتبط با امام علی علیه السلام، تأسیس کتابخانه تخصصی با بیش از ۶۰۰۰ جلد کتاب در قریب به ۲۴۵۰ عنوان، راه‌اندازی سایت اطلاع‌رسانی پایگاه‌های اینترنتی درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نشانی www.imamali.ir، ایجاد تمهیدات لازم جهت راه‌اندازی سایتی به نشانی www.imamali.ac.ir که معرف فعالیتهای مرکز مذکور می‌باشد، برگزاری دو مرحله فراخوان مقالات و پایان‌نامه‌ها

*. پژوهشگر، دبیر شورای علمی مرکز تحقیقات امام علی علیه السلام، تهران.

در سطح کشور به نام «الصراط المستقیم»، گردآوری لوحهای فشرده پانصد عدد از نسخه‌های خطی تصویربرداری شده در موضوعات مرتبط با امام علی علیه السلام، گردآوری قریب به ۱۳۵۰۰ مقاله و همچنین گردآوری پایان‌نامه‌ها در مقاطع دکتری و کارشناسی ارشد در موضوعات مربوط به امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فهرست گزیده آن در ذیل آمده و محققان محترم جهت استفاده از منابع مذکور می‌توانند با حضور در محل کتابخانه مرکز تحقیقات امام علی علیه السلام (نشانی: بلوار میرداماد - خیابان نفت شمالی - خیابان ششم - پلاک ۹۹، تلفن: ۲۲۲۲۶۴۲ و ۲۲۲۵۷۴۲۳) از منابع مذکور بهره‌مند گردند.

فهرست گزیده پایان‌نامه‌ها

۱. آسیب‌شناسی دین و دینداری و تربیت دینی در نهج‌البلاغه/رضا علی حسنوندیان - به راهنمایی محمد حسن آموزگار - با مشاوره سعید بهشتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی)؛ ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵.
۲. آیین دوست‌یابی در نهج‌البلاغه/محمد رضا بهاری - به راهنمایی عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی - با مشاوره محمد حسن قدردان قراملکی - رساله علمی سطح سه (مرکز مدیریت حوزه علمیه قم)؛ ۱۳۸۴.
۳. اخلاق علوی در دیوان ناصر خسرو / فتحعلی قبادی کوره خسروی - به راهنمایی محمد حسین بیات - با مشاوره مهدی دشتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، رشته زبان و ادبیات فارسی)؛ ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵.
۴. اسماء و صفات حق تعالی در نهج‌البلاغه / طیبه همّتی - به راهنمایی فیاض صابری - با مشاوره مرتضی حسینی شاهرودی - کارشناسی ارشد (دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده الهیات شهید مطهری)؛ ۱۳۸۳.
۵. اشعار الامام علی علیه السلام "تحقیق و تأویل" والبیان و البدیع فیها/اصغر ارشادی

- به راهنمایی محمد حسینی - با مشاوره صادق خورشیا - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۱ - ۱۳۸۰.

۶. الایجاز و الاطناب فی خطب نهج البلاغه / مهدی محمدی نجاد - به راهنمایی سید خلیل باستان - با مشاوره حسینی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۸۴.

۷. البدیع فی رسائل الامام علی علیه السلام / عبدالرضا عطاس - به راهنمایی محمد علی آذرشب - با مشاوره فیروز حریرچی، کارشناس ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عرب)؛

۸. التشبیه و الاستعاره فی خطب نهج البلاغه / تقی تیموری - به راهنمایی نادر نظام الطهرانی - با مشاوره محمد علی آذرشب - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۷۵.

۹. الجناس فی نهج البلاغه / علیرضا دلوند - به راهنمایی نادر نظام الطهرانی - با مشاوره فیروز الحریرچی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۸۳.

۱۰. الخطابیه فی صدر الاسلام / علی اکبر فتاح طباطبایی - به راهنمایی نادر نظام طهرانی - با مشاوره مرادی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۲.

۱۱. السجع فی نهج البلاغه / کورش معافی - به راهنمای نادر نظام طهرانی با مشاوره مرادی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۷۴.

۱۲. الشعر الشیعی عند السید الحمیری / روح الله بای - به راهنمایی سید خلیل باستان - با مشاوره حمید رضا میرحاجی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده ادبیات فارسی و زبانهای خارجی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛

۱۳. الصنایع البدیعیّه فی نهج البلاغه / محمد رضا لطفی - به راهنمایی محمدعلی آذرشب - با مشاوره فیروز حریرچی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۷۶.
۱۴. الغدیریّات فی القرن الاول / غلامرضا گلچین راد - به راهنمایی محمدعلی آذرشب - با مشاوره نادر نظام الطهرانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۷۵.
۱۵. امثال و حکم نهج البلاغه و معادلهای فارسی و انگلیسی آنها / هاجر اندقانی - به راهنمایی ابوالحسن امین مقدّسی - با مشاوره محمد جنتی فر - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۷۹.
۱۶. اوصاف المخلوقات (الحيوان) فی نهج البلاغه: جمالیاته و اهدافه / محسن امینی - به راهنمایی محمد جنتی فر با مشاوره فیروز حریرچی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۷۹.
۱۷. بررسی ابعاد مدیریّت از دیدگاه ارزشهای دینی با تأکید بر قرآن و نهج البلاغه / پژوهشگر: پدram شکری - به راهنمایی حسین خنیفر - کارشناسی (مرکز آموزش مدیریّت دولتی استان قم)؛ ۱۳۸۰.
۱۸. بررسی اعتقاد به معاد و نقش تربیتی آن از دیدگاه امام علی (علیه السلام) / حمید برزمینی به راهنمایی محمد حسن آموزگار با مشاوره علی قائمی امیری کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکزی)، دانشکده تحصیلات تکمیلی روان شناسی و علوم اجتماعی، رشته تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش (تعلیم و تربیت اسلامی)؛ ۱۳۸۲ - ۱۳۸۱.
۱۹. بررسی تأثیرات تربیتی تقوا در سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) / محمد محمدزاده - به راهنمایی حسن ملکی با مشاوره عباس عباس پور کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی، رشته فلسفه و تعلیم و تربیت اسلامی (گرایش سیستمهای اطلاعاتی مدیریّت)؛ ۱۳؟

۲۰. بررسی زیبایی‌شناسی تشبیه در نهج‌البلاغه (حکمتها و نامه‌ها) / رضا نیکدل - به راهنمایی غلامرضا کریمی فرد - با مشاوره حسن دادخواه تهرانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه شهید چمران اهواز، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه زبان و ادبیات عربی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۴.
۲۱. بررسی سیره اخلاقی و سیاسی امام علی علیه السلام / حکیمه عباس‌زاده به راهنمایی حسن نور اللّهی - سطح ۲ کارشناسی (حوزه علمیه حضرت زینب سلام الله علیها، کرمان).
۲۲. بررسی شخصیت امام علی علیه السلام از دیدگاه مستشرقین / نور علی احمدی فالحی به راهنمایی احمدرضا خضری - با مشاوره حسین قرچانلو - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شهر ری))؛ ۱۳۸۱.
۲۳. بررسی شیوه‌های ارتباط کلامی در خطبه‌های نهج‌البلاغه / محمود ذاکری - به راهنمایی محمد مهاجر ایروانی با مشاوره عسکری نوری کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکزی)، دانشکده علوم اجتماعی و روانشناسی، رشته علوم ارتباطهای اجتماعی (گرایش روزنامه نگاری)؛ ۱۳۸۱ - ۱۳۸۰.
۲۴. بررسی ویژگیهای مدیران فرهنگی از دیدگاه امام علی علیه السلام / غلامعلی فلاح به راهنمایی فرامرز سهرابی با مشاوره مرتضی امین فر - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، رشته برنامه‌ریزی آموزشی)؛ ۱۳۸۲ - ۱۳۸۱.
۲۵. پژوهشی در عصمت امام علی علیه السلام از دیدگاه آیات و روایات / اکرم میرآبادی - به راهنمایی احمد عابدی - با مشاوره فتح الله نجارزادگان - کارشناسی ارشد (دانشکده اصول دین، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۱ - ۱۳۸۰.
۲۶. پژوهشی در مضامین قرآنی دعای کمیل / منیژه نوری - به راهنمایی سید محمد رضوی - با مشاوره محمد مهدی مظاهری - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران مرکزی)، دانشکده الهیات، فلسفه و معارف اسلامی، رشته

الهیات - علوم قرآن و حدیث؛ ۱۳۸۴ - ۱۳۸۳.

۲۷. تأثیر نهج البلاغه در مثنوی / حسین سرداغی - به راهنمایی علی محمد مؤذنی - با مشاوره برات زنجانی و منوچهر اکبری - دکتری (دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه زبان و ادبیات فارسی، رشته زبان و ادبیات فارسی)؛ ۱۳۸۰.

۲۸. تبیین مبانی، اصول و روشهای تربیت اجتماعی در نهج البلاغه / محمد علی افخمی اردکانی - به راهنمایی سعید بهشتی - با مشاوره حسن ملکی - کارشناسی ارشد (دانشکده علامه طباطبایی، دانشکده حسابداری و مدیریت، رشته مدیریت دولتی (گرایش سیستمهای اطلاعاتی مدیریت))؛ ۱۳۸۴.

۲۹. ترجمه و شرح اشعار در دوره عباسی در مدح حضرت علی علیه السلام جواد ظهرابی - به راهنمایی ابوالحسن امین مقدسی - با مشاوره محمد جتتی فر - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۰.

۳۰. توصیفات متقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه السلام از یکدیگر / عباس عبدی خان - به راهنمایی محمد مهدی پورگل - با مشاوره محمد صادق نافذ - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، دانشکده الهیات، فلسفه و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۲ - ۱۳۸۱.

۳۱. جایگاه امام علی علیه السلام در تفسیر و علوم قرآنی / مهسا فاضلی - به راهنمایی محمد علی مهدوی راد - با مشاوره سید محمد باقر حجّتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه تربیت مدرس، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۵.

۳۲. جایگاه مردم در حکومت امام علی علیه السلام / زیبا معیر - به راهنمایی احمد رضا خضری - کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته تاریخ و تمدن ملل اسلامی)؛ ۱۳۸۰.

۳۳. حقوق مردم در گفتار و سیره امیرمؤمنان علی علیه السلام / اصغر مجیدی - به راهنمایی علی اصغر منتظر القائم - با مشاوره محمد امیری - کارشناسی ارشد

(دانشگاه آزاد اسلامی (واحد نجف آباد)، دانشکده تحصیلات تکمیلی، رشته تاریخ)؛ ۱۳۸۳.

۳۴. حکمتهای منسوب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام از کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید المدائنی / محمد محبوبی راد - به راهنمایی محمود جنتی فر - با مشاوره امین مقدّسی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۸۰.

۳۵. حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین علیه السلام / جعفر جعفری - به راهنمایی علی رحمانی سبزواری - با مشاوره محمد جعفر حسینیان - کارشناسی ارشد (مرکز جهانی علوم حدیث، دانشکده مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی، رشته فقه و معارف اسلامی)؛ ۱۳۸۴.

۳۶. حکومت از دیدگاه نهج البلاغه / محمد آشتیانی عراقی - به راهنمایی نجف لکزایی - با مشاوره محمد جنتی فر - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته علوم سیاسی)؛ ۱۳۸۲.

۳۷. حکومت علوی الگویی نظام جمهوری اسلامی ایران / رضا بخشی - به راهنمایی حاج صادقی - کارشناسی (مرکز آموزش عالی تربیت مربی عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی)؛ ۱۳۷۹.

۳۸. دراسة حياة مشاهير الشعراء المعروفين من اصحاب اميرالمؤمنين علي علیه السلام / خدیجه جلالی - به راهنمایی فیروز حریرچی - با مشاوره علیرضا باقر - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۳.

۳۹. دستورات اخلاقی امیرمؤمنان علی علیه السلام به کارگزاران / مهرناز دنبلی - به راهنمایی فتح الله نجارزادگان - با مشاوره ولی الله نقی پورفر - کارشناسی ارشد (دانشکده اصول الدین، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۱.

۴۰. سیره اخلاقی و سیاسی امیرالمؤمنین علیه السلام / سمانه مدیر روستا - به راهنمایی ارجمند - سطح دو (کارشناسی) (حوزه علمیّه فاطمیّه سلام الله علیها، شهرستان کرج)؛ ۱۳۸۴.

۴۱. صحابه پیامبر ﷺ در نهج البلاغه / محترم شکریان - به راهنمایی ولی الله نقی پورفر - با مشاوره محمود دشتی - کارشناسی ارشد (دانشکده اصول دین، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۲.
۴۲. طراحی سیستم خط مشی گذاری برای توسعه عدالت مرادده ای (بر مبنای آموزه حق مدار در نهج البلاغه) / شهرزاد نیری - به راهنمایی علی اصغر پور عزت - با مشاوره مهدی الوانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حسابداری و مدیریت، رشته مدیریت دولتی (گرایش سیستمهای اطلاعاتی مدیریت))؛ ۱۳۸۴.
۴۳. طراحی سیستم خط مشی گذاری دولتی برای تحقق عدالت اجتماعی بر مبنای مدل حکومت حق مدار علوی در نهج البلاغه / علی اصغر پور عزت - به راهنمایی مهدی الوانی - با مشاوره علی رضائیان - دکتری (دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، رشته مدیریت سیاست گذاری عمومی)؛ ۱۳۸۲.
۴۴. عبودیت در نهج البلاغه / فاطمه لاجوردی - به راهنمایی سید محمدباقر حجّتی - با مشاوره فیض، مهدیزاده - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد تهران شمال)، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، گروه آموزش علوم قرآنی، رشته علوم قرآنی)؛ ۱۳۷۵.
۴۵. عدالت اجتماعی از منظر امام علی علیه السلام / محمد فاضلی - به راهنمایی محمد جعفر حسینیان - کارشناسی ارشد (مرکز جهانی علوم اسلامی (مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی)، رشته فقه و معارف اسلامی)؛ ۱۳۸۳.
۴۶. عدالت در نگرش و روش سیاسی امام علی علیه السلام - دکتری (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، رشته علوم سیاسی).
۴۷. علم و جهل در نهج البلاغه / میرحسین ضیائی به راهنمایی فیاض صابری - با مشاوره ابراهیمی دینانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علوم اسلامی رضوی، رشته فلسفه و کلام اسلامی).
۴۸. علی بن ابی طالب علیه السلام در شعر عربی معاصر - به راهنمایی محمود شکیب - با

مشاوره عبدالحسین فقیهی، محمود خورسندی - دکتری (دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، رشته زبان و ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۰.

۴۹. علی علیه السلام از نگاه علی علیه السلام: تحلیل موضع‌گیری امام علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیدگاه نهج البلاغه / محمد مهدی الله وردی‌ها - به راهنمایی سید منذر حکیم - با مشاوره محمد هادی یوسفی غروی - رساله سطح سه (حوزه علمیه قم)؛ ۱۳۸۴.

۵۰. فلسفه سیاسی حکومت حضرت علی علیه السلام و تأثیر آن بر شکل‌گیری اندیشه‌های حکومت دینی در نظام جمهوری اسلامی / حمید عزیزیان شریف آباد - به راهنمایی مصطفی کواکبیان - با مشاوره مرتضی مردیها - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، رشته علوم سیاسی).
۵۱. قرآن و عترت از دیدگاه علی علیه السلام / امیر علی حسنلو - سطح دو کارشناسی (حوزه علمیه قم، رشته تاریخ اسلام).

۵۲. مبانی و گستره آزادی سیاسی در اندیشه و رفتار حضرت علی علیه السلام / علی محسنی - به راهنمایی جمال‌زاده، پاکت‌چی - دکتری (دانشگاه امام صادق علیه السلام، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، رشته علوم سیاسی (گرایش جامعه‌شناسی سیاسی))؛ ۱۳۸۲.

۵۳. مدح الامام علی علیه السلام فی الشعر فی عصر الانحطاط / علی صالحی نجف‌آبادی - به راهنمایی فیروز حریرچی - با مشاوره نادر نظام طهرانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد قم)، رشته ادبیات عربی)؛ ۱۳۸۰.

۵۴. مدیریت از دیدگاه نهج البلاغه / محمد علی ضمیری - به راهنمایی محمد حسن آموزگار - با مشاوره مرتضی امین‌فر - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم تربیتی، رشته مدیریت آموزشی)؛ ۱۳۶۳.

۵۵. مردم‌سالاری دینی در نهج البلاغه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران / عبدالحمید فرزانه - به راهنمایی علی شیخ موحد - با مشاوره محمد هادی صادقی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شیراز)، رشته حقوق (گرایش

عمومی))؛ ۱۳۸۲ - ۱۳۸۱.

۵۶. مسلکها و جریانهای سیاسی - مذهبی در عصر امامت حضرت علی علیه السلام و احزاب معاصر / زهرا علیخانی - به راهنمایی طلابزی - سطح دو کارشناسی (مدرسه علمیة حضرت رقیه سلام الله علیها، مشهد)؛ ۱۳۸۳.
۵۷. مقایسه انسان کامل از دیدگاه امام علی علیه السلام و کارل راجرز - به راهنمایی مفیدی - با مشاوره برجعلی - کارشناسی ارشد (دانشگاه علامه طباطبایی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی علوم سیاسی)؛ ۱۳۷۹.
۵۸. نقد و بررسی شبهات آیات خمسه ولایت / محمد مرتضوی - به راهنمایی محمد علی مهدوی راد - با مشاوره مرتضی ابروانی نجفی - دکتری (دانشگاه قم (مرکز تربیت مدرّس)، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۳.
۵۹. نقد و بررسی متون و مستندات تاریخی شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید در خصوص خلفای راشدین - به راهنمایی هادی عالم زاده و احمد رضا خضری - با مشاوره جمال موسوی و احمد بادکوبه - دکتری (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد علوم و تحقیقات)، رشته الهیات و فلسفه (تاریخ و تمدن ملل اسلام))؛ ۱۳۸۴.
۶۰. نقش امیرالمؤمنین علیه السلام در پایه گذاری علوم قرآنی / رضا فرشچیان - به راهنمایی سید محمدباقر حجّتی - دکتری (دانشگاه تربیت مدرّس، دانشکده علوم انسانی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۲.
۶۱. نقش کارگزاران در تثبیت و تضعیف حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام / فضلعلی، نبی الله - به راهنمایی مهدی پیشوایی - با مشاوره یعقوب جعفری - کارشناسی ارشد (مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، رشته تاریخ)؛ ۱۳۷۹.
۶۲. نهادهای حکومتی در گفتار و سیره امیرمؤمنان علی علیه السلام / قاسمعلی کرمی - به راهنمایی اصغر منتظر القائم - با مشاوره علیرضا ابطحی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی (واحد نجف آباد)، دانشکده تحصیلات تکمیلی، رشته تاریخ)؛ ۱۳۸۳.
۶۳. پژوهشی در تفسیر آیات ولایت و تبیین جایگاه آنها در سوره مائده از دیدگاه

شیعه و اهل سنت / ناصر حمزه پور معتوقی - به راهنمایی محمدعلی لسانی فشارکی - با مشاوره محمدعلی مهدوی راد - کارشناسی ارشد (دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۶.

۶۴. تحلیل شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دیدگاه امام علی علیه السلام / سیده علیه نقیب پور بافقی - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - با مشاوره سید محمدباقر حجّتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآنی و حدیث)؛ ۷۸ - ۷۷.

۶۵. سیره اداری امام علی علیه السلام در دوران خلافت / مریم معینی‌نیا - به راهنمایی صادق آئینه‌وند - با مشاوره محمدعلی مهدوی راد - کارشناسی ارشد (دانشگاه الزهراء، دانشکده الهیات و علوم انسانی، رشته تاریخ)؛ ۱۳۷۶.

۶۶. ملاکهای انتخاب و انتصاب نیروی انسانی در مدیریت اسلامی با تأکید بر نهج البلاغه / محمود خسروی - به راهنمایی سید علی اکبر افجه - کارشناسی ارشد (دانشگاه امام صادق علیه السلام)، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، رشته مدیریت بازرگانی)؛ ۱۳۷۸.

۶۷. الهیات بالمعنی الاخصّ در نهج البلاغه / علیرضا شمالی - به راهنمای سید حسن مصطفوی - با مشاوره احمد بهشتی و غلامرضا اعوانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه امام صادق علیه السلام)، دانشکده تبلیغ و معارف اسلامی، رشته معارف اسلامی و تبلیغ)؛ ۱۳۷۰.

۶۸. اصلاحات از دیدگاه امام علی علیه السلام / زری صلواتی - به راهنمایی اعظم پویا زاده - با مشاوره مجید معارف - کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۱.

۶۹. تصحیح و تکمیل فرحة الغری و ترجمه و شرح آن / جلال برنجیان تبریزی - به راهنمایی نورالله کسائی - با مشاوره حسین قره چانلو - دکتری (دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات، رشته معارف اسلامی، گرایش تاریخ ملل و تمدن اسلامی)؛ ۷۷ - ۱۳۷۶.

۷۰. تحلیل و بررسی گفت و گوها و مناظرات علوی علیه السلام و بهره گیری آن از قرآن و سنت / محمود واعظی - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - دکتری (دانشگاه تهران، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۱.
۷۱. عدالت اجتماعی از دیدگاه امام علی علیه السلام / سید محمدباقر عبادی - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - با مشاوره سید محمدباقر حجّتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۰.
۷۲. التشبیه فی رسائل الامام علی علیه السلام / سید جلال الدین هاشمی - به راهنمایی دکتر محمد جتّی فر - با مشاوره ابوالحسن امین مقدّسی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی، رشته زبان و ادبیات عرب)؛ ۱۳۷۹.
۷۳. ولایت در نهج البلاغه / عصمت جهانشاهی - به راهنمایی احمد بهشتی - با مشاوره سید محمدباقر حجّتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی، رشته الهیات و معارف اسلامی (شاخه فلسفه و حکمت اسلامی)).
۷۴. امام علی علیه السلام و احیای فرهنگ قرآن / فاطمه الهی - به راهنمایی فتح الله نجارزادگان - با مشاوره محمدعلی مهدوی راد - کارشناسی ارشد (دانشگاه اصول الدین، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۰.
۷۵. بررسی اسرار و احکام فقهی از دیدگاه نهج البلاغه / ناهید غیاضی - به راهنمایی محمد مهدی گرجیان عربی - با مشاوره محمدرضا آشتیانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه آزاد اسلامی، دانشکده تحصیلات تکمیلی، رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی)؛ ۱۳۷۹.
۷۶. پژوهشی درباره دوران حکومت امام علی علیه السلام در کلام مولانا علیه السلام / نصرت نیلساز - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - با مشاوره اعظم پویازاده - کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۸۱.
۷۷. خداشناسی در نهج البلاغه / حسن سراج زاده - به راهنمایی احمد بهشتی -

با مشاوره احمد عابدی - کارشناسی ارشد (دانشگاه قم (مرکز تربیت مدرّس)، رشته مدرسی الهیات و معارف اسلامی)؛ ۷۹ - ۷۸.

۷۸. رویکرد نهج البلاغه به فرآیند تصمیم‌گیری / محمد نجف‌زاده تربتی - به راهنمایی حسن عابدی جعفری - کارشناسی ارشد (دانشگاه امام صادق علیه السلام)، دانشکده معارف اسلامی و مدیریت، رشته مدیریت بازرگانی)؛ ۱۳۸۰.

۷۹. بررسی و مطالعه چهار اصل مدیریتی و تطبیق با دیدگاه امام علی علیه السلام و کاربرد آن در برنامه‌ریزی آموزشی / اشرف السادات حسینی - به راهنمایی حسین خنیفر - کارشناسی ارشد (مرکز آموزش مدیریت دولتی)؛ ۸۲ - ۸۱.

۸۰. قرآن و علوم و معارف آن در نهج البلاغه / فاطمه نقیبه - به راهنمایی محمدهادی معرفت - با مشاوره محمداکرم شاکر - کارشناسی ارشد (دانشگاه اصول الدین، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۷.

۸۱. قرآن در نهج البلاغه / محمد جواد فاضلی‌نیا - به راهنمایی سید مرتضی آیت‌الله زاده شیرازی - با مشاوره آذرتاش آذرنوش - کارشناسی ارشد (دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۹.

۸۲. آزادیهای سیاسی از دیدگاه امام علی علیه السلام / حسین فرخ - به راهنمایی عباسعلی عمید زنجانی - کارشناسی ارشد (دانشگاه امام صادق علیه السلام)، دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی، رشته علوم سیاسی)؛ ۱۳۷۸.

۸۳. آثار یاد مرگ از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه / علی عباس‌گودرزی - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - با مشاوره سید محمداقبر حجّتی - کارشناسی ارشد (دانشگاه تربیت مدرّس، دانشکده علوم انسانی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۹.

۸۴. تحلیل و بررسی دیدگاهها و مواضع در باب آیه تطهیر / اسمر جعفری - به راهنمایی محمدعلی مهدوی راد - با مشاوره صادق آئینه‌وند - کارشناسی ارشد (دانشگاه تربیت مدرّس، دانشکده علوم انسانی، رشته علوم قرآن و حدیث)؛ ۱۳۷۷.

۸۵. حکومت در نهج البلاغه / سید سجاد ایزدهی - به راهنمایی احمد بهشتی -
با مشاوره محمد هادی معرفت - کارشناسی ارشد (دانشگاه مرکز تربیت مدرس،
رشته الهیات و معارف اسلامی گرایش فلسفه و کلام)؛ ۱۳۸۰.

ترجمه رساله الابانه

علامه کراچکی (م ۴۴۹)

ترجمه: حمید سلیم گندمی*

چکیده: علامه کراچکی از فقها و محدثان بزرگ شیعه در قرن ۵ ق. در بسیاری از موضوعات مختلف صاحب آثار و تألیفات بوده و رساله «الابانه» وی به روش مناظره در موضوع تشابه استدلال برای اثبات نبوت و امامت تألیف شده است. در این رساله عین دلایل معتزلی برای اثبات نبوت در پاسخ به شبهات یهودی، به عنوان دلایل شیعه برای اثبات امامت در پاسخ به شبهات معتزلی مطرح شده است. نویسنده ابتدا به دلایلی مانند وجوب عقلی، آیه اطاعت اولی الامر، فریضة معرفت امام، نص و معجزه استناد جسته و پس از توضیحاتی در معجزات افعالی و اقوالی، مناظره‌ای فرضی بین سه شخصیت شیعی، معتزلی و یهودی را برای دفاع از اعتقادات خود و پاسخ به شبهه‌ها در موضوع نبوت و امامت ارائه کرده است.

کلیدواژه: کراچکی - سرگذشت‌نامه / عالمان شیعه - سرگذشت‌نامه / نبوت / امامت / امامت در قرآن / امامت - دلایل عقلی / امامت - دلایل نقلی / معجزه / نص.

درباره نویسنده

شیخ ابوالفتح، محمدبن علی کراچکی (م ۴۴۹) از فقها و محدثان بزرگ شیعه در قرن پنجم هجری قمری است که در تفسیر، حدیث، حکمت، کلام، نجوم و

*. عضو هیئت علمی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

ریاضیات تبخر خاصی داشته است. وی به «کراچک» روستایی در نزدیکی شهر «واسط» عراق، منسوب است. برخی نیز کراچک را روستایی از حلب برشمرده‌اند. از آنجا که علامه کراچکی مدت زیادی در طرابلس شام اقامت داشته، به طرابلسی نیز معروف است.

برخی از دانشمندان رجالی اهل تسنن مانند ذهبی (۱۱: ج ۱۸، ص ۱۲۱)؛ ابن خلدون (۳: ج ۲، ص ۲۹۴)؛ صفدی (۱۴: ج ۴، ص ۹۶)؛ یافعی (۲۷: ج ۳، ص ۵۴)؛ عبدالحی حنبلی (۲۰: ج ۳، ص ۲۸۳) و عسقلانی (۲۱: ج ۵، ص ۳۰۰) در کتابهای خود، از ایشان به عنوان «رأس الشیعه» و «شیخ الشیعه» یاد کرده‌اند.

شهید اول - که از علامه حلّی به عنوان «فاضل» یاد می‌کند - از شیخ کراچکی با عنوان «علامه» نام می‌برد. (۲۴: ج ۳، ص ۸۸)

آثار و تألیفات

علامه کراچکی صاحب آثار و تألیفات زیادی است که در موضوعات مختلف، از جمله: فقه، کلام، اعتقادات، امامت، نجوم و... تألیف شده است. کتاب‌شناس محقق، مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی یزدی، بیش از صد کتاب او را در شماره‌های ۴۳-۴۴ فصلنامه تراثنا (سال ۱۴۱۶ ق) شناسانده است. (۱۵؛ ۱۰؛ ۲۸۸ - ۲۹۵) از این همه، اکنون فقط حدود بیست کتاب و رساله موجود است؛ از جمله: کنزالفوائد (و چندین رساله مختصر که در ضمن آن آمده است)، التعجب، الاستنصار، التفضیل.

درباره این رساله

رساله «الإبانه عن المماثلة في الاستدلال بين طريقي النبوة والإمامة» به روش مناظره ارائه شده است. در این مناظره، سه نفر - که به عنوان نمایندگان شیعه، یهود و معتزله حضور دارند - در موضوع نبوت و امامت، اعتقادات شیعی، یهودی و معتزلی را مورد بحث استدلالی قرار می‌دهند.

متن این رساله برای نخستین بار، توسط علی جلال باقر الداوقی، تحقیق و در شماره ۸۵ - ۸۶ فصلنامه تراثنا چاپ و منتشر شده است. محقق رساله در مقدمه به دو موضوع می پردازد: ۱. مناظره و اسلوب جدل با توجه به آیات و روایات و روش علمای سلف؛ ۲. شخصیت و آثار علامه کراچکی. آنگاه، پس از اشاره به نسخه های خطی رساله برای این تحقیق، روش تحقیق و تصحیح خود را توضیح می دهد.

نسخه های خطی مورد اعتماد محقق در این رساله، چنین است:

۱. نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه شماره ۱۳۲۸، کتابت محرم الحرام ۱۲۸۲، کاتب: محمد ابراهیم بن محمد معصوم الحسینی .
۲. نسخه خطی همان کتابخانه و همان شماره (۱۳۲۸) بدون کاتب و تاریخ کتابت.
۳. نسخه خطی کتابخانه مجلس، مجموعه شماره ۱۳۵۹، کاتب: ابوطالب بن الحاج ابی تراب. (۱۰: ۲۹۶)

روش ترجمه

در ترجمه این رساله ارزشمند اعتقادی، هدف ترجمه محتوایی بوده و از ترجمه تحت اللفظی، پرهیز شده است. مؤلف در این رساله، به توضیح و تبیین مسائل اعتقادی پرداخته و عین ادله معتزله را در اثبات نبوت، به عنوان دلایل شیعه برای اثبات امامت، مطرح کرده است. هدف او بیان شباهت استدلال بر این دو عقیده است؛ لذا در این ترجمه، سعی شده است تا مفهوم و محتوای اصلی رساله، ترجمه و ارائه شود. نیز به همین دلیل، از نقل اختلاف نسخه ها و تعلیقات درازدامن و مفید محقق رساله خودداری شد. خوانندگان پژوهنده می توانند آن همه را در فصلنامه تراثنا بجویند. باید توجه داشت که ایجاز و فشردگی در بیان، اصلی است که بر نوشته های علامه کراچکی حاکم است. بدین رو، شاید بعضی از معانی کلام او، در برخی موارد دیریاب باشد؛ گرچه در سادگی و روانی بیان بسیار کوشیده است.

ضمن آنکه ابتکار و تنوع، اصلی است که به روشنی؛ در آثار او می‌توان دید به همین سبب، وظیفه خود می‌دانم که از لغزشها و خطاهای احتمالی در ترجمه، عذر بخواهم. از آنجاکه درون مایه این رساله پس از گذشت نزدیک به هزار سال از زمان تألیف، همچنان تازه و زنده است، امیدوارم بتوانم ترجمه‌ای دقیق‌تر و رساتر را از این رساله، در کتابی مستقل، به چاپ برسانم. ان شاء الله.^۱

ترجمه رساله

[مقدمه مؤلف] ستایش خدای را به خاطر ارشاد و هدایتی که ارزانی ام داشت؛ و درود او بر آن کس که با برهان و آیات خود برانگیختش: سرورمان محمد ﷺ صاحب شریعت و رهنمونی‌اش؛ و بر برادر او امیر مؤمنان علیؑ هموکه برای جانشینی او برگزیده شد و پیامبر و جوب سروری و امامتش را برای امت خود روشن کرد - همان‌گونه که خدای عزوجل حق پیامبر را در تثبیت نبوت و رسالت آشکار ساخته بود - و بر خاندان او، یعنی فرزندان و دودمانش.

حق برای جوینده آن آشکار و باطل برای اهل آن نابودکننده است. خداوند سبحانه به فضل خود، برای مکلفان، ادله‌ای قرار داده و به عدل خود، دلایل مخالفان را از میان برده است. هر که عقلش را به کار گیرد، راه یابد و هر که هوای نفسش را پیروی کند، نابود شود.

برادر دینی من! که خداوند تو را مؤید بدارد! به من خبر رسید که با فردی در باب امامت، گفت‌وگو کردی و او باور نداشت که امامت، همانند رسالت، اصلی از اصول دین باشد. مدّعی او این بود که امامت مانند رسالت نیست؛ بلکه مسئله‌ای است فقهی و فرعی از فروع نقلی که منکر آن گمراه و کافر نیست.

من در این کتاب، مطالبی برایت می‌آورم که با دانستن آن، بطلان تمام آنچه را

۱. مترجم از لطف استاد محقق، جناب حجّت الاسلام و المسلمین، حاج شیخ مرتضی فرج پور، سپاسگزار است که متن کامل ترجمه را قبل از چاپ، بازبینی کرده، تذکرات بسیار مهمی دادند که در صحت ترجمه، اثر گذاشت.

گفته‌اند، بدانی و برایت روشن می‌کنم که امامت، اصلی است که به نبوت تعلّق دارد و هر کسی با آن مخالفت کند، کافر شده است؛ و اینکه دلایل و حجّتها در اثبات نبوت و امامت، همانند است؛ به گونه‌ای که هر که امامت را رد کند، مانند آن است که رسالت را مردود دانسته است.

چند دلیل بر اینکه امامت، از اصول دین است

دلیل اول: وجوب عقلی امامت

از جمله دلایلی که می‌رساند امامت اصل است: وجوب عقلی آن و ثبوت حجّت بر این است که عدل در نظام تکلیف، بر پایه امامت معنا می‌یابد. توضیح اینکه خداوند، خلق را به دست‌یابی به حق مکلف کرد. این نکته از دواره مشخص می‌شود: ۱. عقل ۲. سمع (نقل). می‌دانیم که خداوند، بهانه‌های کسانی را که در زمان رسول خدا ﷺ بودند، در آنچه به حکم عقل متعبّدشان ساخت، با آفریدن عقول در آنان، و در آنچه به سبب نقل متعبّدشان کرد، با برپای داشتن پیامبر در میانشان، برطرف کرد. مردم بعد از پیامبر نیز به همان چه که مردمان در زمان حضرت رسول تکلیف شده بودند، مکلف‌اند. پس در عدل و حکمت خداوند ضروری است که در هر زمانی بهانه را از مکلفان بگیرد: هم به طریق پدید آوردن عقل در آنان و هم با معین کردن کسی که جانشین رسول است. اگر روا باشد که خداوند مردم را به احکام نقلی مکلف کند، اما راه دسترسی به نقل را بر ایشان ببندد، همان‌گونه رواست که مردم را به عقل تکلیف کند، اما عقل را از آنها بگیرد. این حکم در نزد کسانی که اقرار به عدل کنند، روا نیست. پس روشن گردید که امامت، اصل است نه فرع.

اما مخالفان ما چنین می‌پندارند که مردم بعد از رسول خدا، به دلیل وجود کتاب و سنت، از امام بی‌نیازند؛ در حالی که عقل این سخن را نمی‌پذیرد؛ چرا که حاملان سنت، در سنت، اختلاف دارند و راویان آن در اخبار تضاد دارند. تفسیر کتاب نیز محلّ اختلاف نظر است و در تبیین و توضیح معانی کتاب به فردی صادق و امین

نیاز است تا روان انسان بدان آرام گیرد و به دانش و پاکی او دل بندد. نکته دیگر اینکه: پیامبر ﷺ تذکارهنده به امور عقلی است، همچنانکه بیانکننده احکام نقلی و پناهگاه امت در تأویلها و ملجأ آنان در زمان مشکلات است. خداوند - سبحانه و تعالی - چنین نیست که عموم مردم را به تمام دین مکلف بدارد، ولی راه رسیدن به آن را تنها برای برخی آسان گرداند. بنابراین شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که امامت واجب است و اصلی است که به نبوت پیوستگی دارد.

دلیل دوم: آیه اطاعت اولی الامر

دلیل دیگر گواه است که امام، جانشین رسول در تهذیب نفوس، شناساندن دین، تعلیم، توفیق، امر و نهی، عقد و حل است و امت وظیفه دارند نسبت به امام، احترام، تعظیم، تبعیت و اطاعت نشان دهند؛ همان‌گونه که برای پیامبر وظیفه دارند. از جمله اینکه ادله دلالت می‌کند که امام در تهذیب افراد و آشنایی آنان بر امور دینی و در امر و نهی و تعظیم امور، جانشین پیامبر بوده و اینکه امت همانند وجوب و لزوم تعظیم و تکریم و تبعیت و اطاعت از پیامبر ﷺ بر تعظیم و تکریم و اطاعت از امام نیز مکلف‌اند و آیه اطاعت اولوالامر گواه روشن بر این مطلب است که خدای سبحانه و تعالی می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. (نساء

(۴) / ۵۹)

خداوند، اطاعت اولی الامر را به اطاعت رسولش عطف کرد و حکم واحدی برای وجوب اطاعت امت از آنان (رسول و اولی الامر) قرار داد. خداوند در جایی دیگر فرماید:

مَنْ يَطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ. (همان: ۸)

پس دانستیم که هر کس اولی الامر را اطاعت کند، خدا و رسول خدا را اطاعت کرده است. می‌توانیم سخن خدای تعالی ﴿وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ را به ائمه علیهم السلام معنا کنیم؛ همان‌کسانی که در میان امت، جانشین رسول ﷺ در تنفیذ و اجرای شریعت

بودند؛ چراکه خداوند اطاعت ایشان را همانند اطاعت پیامبرش واجب گردانید. به همین جهت، باید در عصمت و کمال، همانند پیامبر باشند؛ وگرنه به طاعت کسی امر شده که دچار نقص و لغزش است، ستم روا می‌دارد، جهالت می‌ورزد و به دور از لغزش، در هیچ راهی گام بر نمی‌دارد و احدی از امت را به کمال نمی‌رساند. در مورد این آیه، سه گونه سخن گفته‌اند:

- عده‌ای می‌گویند: اولی الامر دانشمندان‌اند. (۹: ج ۳، ص ۳۳۴؛ ۱۸: ج ۴، ص ۱۵۱؛ ۲۳:

ج ۵، ص ۱۶۸)

- عده‌ای مصداق آیه را امیران جنگ می‌دانند. (۹: ج ۳، ص ۳۳۵؛ ۱۸: ج ۴، ص ۱۵۰؛

۲۳: ج ۵، ص ۱۶۷)

- و به عقیده بعضی، اینان ائمه ابرار از اهل بیت رسول الله هستند. (بنگرید: ۲۶: ج

۴، ص ۲۲۰ - ۲۲۶)

به عقیده ما، قول سوم همه اقوال را انتظام می‌بخشد و دو قول دیگر در دوران آن جای می‌گیرند؛ چراکه امامان از اهل بیت رسول الله ﷺ والاترین و مشهورترین دانشمندان‌اند و فرماندهی جنگ و سپاه یکی از اموری است که در قبضه آنان بوده است؛ پس باید قول سوم را شایسته‌ترین قول بدانیم.

از اینجا نیز روشن می‌شود که امامت، اصل است نه فرع و اقرار به آن بر همه واجب است و بر همه فرائض شرعی تقدم دارد. عقیده به امامت، فقط بر فریضه اقرار به خدا و رسول مقدم نیست؛ هر چند اقرار به امامت ﷺ و اطاعت او خود شامل اقرار به خدا و رسول و پیروی خدا و رسول است.

دلیل سوم: در فریضه امامت، رخصت نیست.

۱. به عنوان توضیح و بیان بیشتر باید گفت: هر فریضه‌ای که خداوند متعال در شرع واجب کرده است، از عباداتی که مختص به سمع (نقل)‌اند، گاهی از کمال آن کاسته می‌شود و گاه وجوب آن ساقط می‌شود و حکم در مورد آن، از حالتی به حالت دیگر تغییر می‌یابد. در این مورد، چند مثال ذکر می‌شود: نماز، برای حاضر،

هفده رکعت است؛ اما تعداد رکعتهای آن برای مسافر، کاهش می یابد و به ۱۱ رکعت می رسد؛ چنان که از فرد حائض کلاً ساقط می شود، بدون اینکه قضایی نیز برای ترک آن لازم باشد.

۲. حکم زکات مختلف است و بر اهل تکلیف، بر اساس دارایی شان، مترتب می شود؛ تا جایی که از اکثر مکلفین ساقط می شود. در نتیجه، بیشتر مردم در حالی جان می دهند که زکات بر آنان واجب نشده است.

۳. روزه برای فرد مستطیع و حاضر، واجب است؛ اما برای حائض و مسافر، روا نیست و از مریض و عاجز نیز ساقط می شود.

۴. حجّ مختص فرد مستطیع است و برای غیر مستطیع واجب نیست. و این گونه است دیگر عبادات نقلی و فرائض فقهی که حکم و جوب آنها مختلف است و شرایط مکلفین در آن احکام، یکسان نیست.

افزون بر آن، همه آنچه ذکر کردیم و مانند آنها، مختص به اوقات و موقعیتهای معینی است و بر مکلف در دیگر ساعات و موقعیتهای، لازم نیست و در همه لحظه ها بر او شایسته نمی باشد؛ اما حکم امامت و جوب آن، چنین نیست. اقرار به امامت و جوب اطاعت از او در هر حال و در هر زمان و هر مکان و بر هر فرد، واجب است چراکه این جوب، فراگیر و گسترده است؛ و جوب آن، نه کاسته می شود و نه ساقط می گردد؛ نه به بعضی عقلاً اختصاص می یابد و نه به وقت خاصی محدود می شود؛ بلکه در تمام احوال و شرایط، ضرورت واحد دارد و از هیچ کس - تا زمانی که عاقل باشد - ساقط نمی شود؛ همان گونه که اقرار به خدای متعال و رسولش همواره بر همگان واجب است. این نکته ای ظریف برای اهل اهل آن است.

ابوالرجاء محمد بن طالب بلدی، به اسناد خود، برایم روایت کرد که ابوسعید خدری گفت: شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! شرایع اسلام را به من بیاموز. فرمود: شهادت بدهی که معبودی به جز «الله» نیست و محمد رسول اوست، نماز گزاری، زکات پردازی، در ماه رمضان، روزه بگیری و در زمان استطاعت، حجّ خانه خدا گزاری. وقتی آن شخص در حال رفتن بود، پیامبر ﷺ به او فرمود: آیا

محکم‌ترین شرایع دین را به تو خیر ندهم، همان‌که بعد از ایمان به خدا و رسولش، بیش از دیگر موارد، شما را نگاه می‌دارد؟ وی پاسخ مثبت داد. پیامبر فرمود: مودت و ولایت این شخص (اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام) و پس از او فرزندانش. مرد گفت: یا رسول الله! آیا این هم از شرایع اسلام است؟ فرمود: مگر به تو نگفتم که مؤکدترین آنهاست. آری، مؤکدترین آنهاست. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این جمله را سه بار فرمود.

این‌گونه موارد می‌رساند که «معرفت امام» هم‌اکنون نیز در شرع اسلام، برترین و بزرگ‌ترین فریضه، واجب‌ترین و لازم‌ترین عبادت بعد از معرفت به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. نیز می‌رساند که امامت در رتبه تالی رسالت است. از این رو، هر کسی که حق آن را منکر شود، به راستی، کفر ورزیده است. و چگونه امامت، همانند نبوت، روشن و آشکار نیست؟! در حالی که ادله اثبات می‌کند که امام در زمان خودش در کمال علم و عصمت، باید همانند پیامبر در زمان خودش باشد. این نکته را از آنجا می‌فهمیم که ما را به تبعیت و اطاعت امام، امر کرده‌اند.

دلیل چهارم: نص و معجزه

ظهور معجزه به دست امام جایز است؛ چه آنکه پنهان داشتن نص و گسستگی در نقل آن، به خاطر کتمان روایاتش، ممکن بوده، لازم است جهت قطع عذر مکلفین در شناخت کسی که تبعیتش واجب است، علم و نشانه‌ای در دست امام باشد. این مطلب همچنین جایز است به دلیل جنبه‌ای از لطف که خدای تعالی آن را می‌داند، نه مردم.

این فصول، تفصیلی دارد که در محلّ خودش می‌آید.

آنچه در مورد کمال علم و عصمت امام یاد شد، می‌رساند که امام، برترین مردم زمان خودش می‌باشد؛ همچنان که پیامبر، برترین مردم عصر خویش است. این نکته همچنین می‌رساند که امام، منصوص از جانب خدای متعال است و امت را هرگز نرسد که امام برگزینند؛ خداوند است که او را به عنوان امام بر آفریدگان خود

برمی‌گزیند. همچنان که خداوند پیامبر را می‌شناساند و او را برای خلقتش به عنوان نبی برمی‌گزیند، بدون اینکه امت اختیار انتخابی در این امر داشته باشند. پس روش انتخاب نبی و امام همانند یکدیگر است و نبی و امام، دو حجت آشکار خدا بر خلق خدایند.

دلیل دیگر بر صحّت همانندی راههای اثبات رسالت و امامت، این است که مخالفت و دشمنی با هر یک از این دو، همانند مخالفت و دشمنی با هر دو است و اینکه هر کسی در مسیر ابطال امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب قرار گیرد، در حقیقت به سخن یهود در ابطال نبوت پیامبر تمسک جسته است. روشن است که راه اثبات نبوت نبی، اثبات معجزاتی است که به دست ایشان ظاهر شده است. همین گونه، اثبات امامت امیرالمؤمنین به طریق اثبات نصوص نبوی است. همچنین می‌توان دید که معجزات پیامبر، دوگونه است: معجزه گفتاری و معجزه عملی. (اقوال و افعال)

معجزات عملی (افعال)

- تسبیح سنگریزه در کف دستش؛ (۱۲: ج ۱، ص ۴۷؛ ۱۰: ص ۳۱۳ - ۳۲۱)
- جوشیدن آب از میان انگشتانش؛ (۲۵: ج ۱، ص ۷۵ - ۸۰؛ ۱۰: ص ۳۲۱)
- آمدن درخت به نزد او؛ (۷: ج ۱، ص ۳۸۹ - ۳۹۳؛ ۱۰: ص ۳۲۱)
- و مانند آن، از قبیل آنچه به دست ایشان ظاهر شد.^۱

معجزات گفتاری (اقوال)

در این مورد، فقط از قرآن یاد می‌شود که کلام خدای سبحانه است. از سوی دیگر، نصوص رسول خدا ﷺ بر امیرالمؤمنین علیه السلام نیز دو قسم است: افعال و اقوال. امانت به افعال، کارهایی است که به سبب آنها امیرمؤمنان علیه السلام نسبت به همه مردم ویژگی یافته و در دنیا و دین، از سایر امت ممتاز شده است؛ یعنی

۱. مانند ردّ شمس و انشقاق قمر. (۱۰: ص ۳۲۲ - ۳۲۳)

برتری یافتن او بر دیگران توسط پیامبر که موجب بزرگداشت و تعظیم وی شد؛ مانند اینکه:

- پیامبر ﷺ با او پیمان برادری بست. (۱: ج ۲، ص ۷۶۵)
- دخترش بانوی زنان عالم را به همسری او درآورد. (۱: ج ۲، ص ۷۶۱ - ۷۶۲).
- هیچ یک از اصحاب را در جنگها، بر او فرمانده نگردانید؛ بلکه او را بر تمام همراهانش مقدم داشت.
- با وجود مدت زمان بلند همراهی و همنشینی با او، از وی آزرده نشد.
- هیچ کار او را منکر ندانست.
- و در هیچ امر کوچک و بزرگی، به صورت تصریحی یا تلویحی، او را مورد سرزنش قرار نداد؛ علی رغم اینکه در بسیاری از موارد، گروههایی از اصحابش را تصریحاً یا تلویحاً نکوهش کرد.
- و افعالی مشابه آنچه یاد شد، از پیامبر که ایشان را بر دیگران برتری می دهد. این گونه افعال و احوال قبل از آنکه بر فضل و اختصاص و نزدیکی فوق العاده او به پیامبر ﷺ دلالت کند، شایستگی ایشان را برای امامت بر مردم می رساند.
- و این نوع کارها گویای ظریفترین دلالت بر نیرومندی و سائل بیان مطلب می شود؛ زیرا کسی که از نظر برتری، بزرگتر و از نظر موقعیت دینی، اعلی باشد، سزاوار پیشوا بودن و تعظیم و تکریم است. و راه و رسم هم در کاندیدا کردن افراد بر بزرگترین مقامات، این است که با روش یادشده به آن اشاره شود و برای مردم تبیین گردد.
- گروهی از اصحاب ما نیز گفته اند که گاهی دلالت فعل بر مطلب، بیشتر از دلالت قول است و از شبهه دورتر می باشد؛ چرا که در گفتار، مجاز وارد می شود و تأویلات مختلفی بر آن بار می گردد؛ ولی در فعل، این احتمال نمی رود.
- در مورد رسول الله هم معجزات و آیات فعلی بیشتر از آیات اقوال است؛ چرا که بر کسی که شاهد افعال بوده، بدان گونه که برای کسی که اقوال را شنیده، شبهه پیش نمی آید. البته خداوند هر دو گونه دلالت را برای رسول الله فراهم آورده، بدان سان

که برای هیچ‌یک از انبیای گذشته اتفاق نیفتاده است. اما نص به اقوال بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دو گونه است:

۱. نصّ جلی: همان است که شنوندگان آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به قطع و یقین، مراد حضرتش را در می‌یافتند گرچه ثبوت آن در این زمان. با استدلال معلوم می‌شود؛ نظیر این سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم:

- سلّموا علیّ علیّ بامرة المؤمنین: بر علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید. (۶:

ج ۴۲، ص ۳۰۳)

- هذا خلیفتی فیکم من بعدی، فاسمعوا له و اطیعوا. این (اشاره به امیرالمؤمنین) جانشین من در بین شما بعد از من است؛ پس سخن او را بشنوید و اطاعتش کنید.

(۱۹: ج ۴، ص ۶۲)

۲. نصّ خفی: سخنی است که شنوندگان آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به قطع و جزم، نصّ بودنش را بر امامت، به دست نمی‌آورند و به نظر ما، با توجه به اعتبار دلالت روایت، اشکالی ندارد که نصّ بر امامت را به طریق استدلال، از آن سخنان به دست آورند. و ما نیز ثبوتش و مراد از آن را جز به استدلال نمی‌دانیم؛ همانند این سخنان پیامبر: أنت مئی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی: تو نزد من، به منزلت هارون نسبت به موسی هستی؛ مگر اینکه پس از من پیامبری نیست. (۲: ج ۱، ص ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵؛ ۱۰: ص ۳۲۷ - ۳۲۹)؛ من کنت مولاة فعلی مولاة هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست. (۲: ج ۴، ص ۲۸۱، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳؛ ۱۰: ص ۳۲۹)

اما نصّ جلی - که قبلاً یاد شد - نقل آن به شیعه امامیه می‌رسد و کسانی از اصحاب حدیث عامه که به محتوا و دلالت آن پی نبرده‌اند، در روایاتشان نصّ جلی را ذکر کرده‌اند و دیگر دانشمندانی که مخالف امامیه بودند، نصّ جلی را رد کرده و منکر آن شده‌اند؛ همچنان که یهود و نصاری معجزات فعلی رسول خدا را ردّ و انکار کردند و فقط مسلمانان به نقل آن گروه از معجزات پرداختند.

شیعه بر ثبوت نصّ جلی، به تواتر آن استدلال می‌کند؛ همچنان که مسلمانان بر

ثبوت معجزات فعلی پیامبر ﷺ به تواتر آنها استدلال می‌کنند. پس همه ایراداتی که نواصب در موضوع تواتر، در اثبات نصّ جلی بر شیعه وارد می‌کنند، بر خود آنها در باب تواتر نقل معجزات فعلی پیامبر ﷺ وارد است. و نواصب، این ایرادات و اشکالات را از یهود عاریت گرفته‌اند و روش استدلال بر اثبات نصّ جلی بر امامت، همان روش در اثبات معجزات فعلی رسول خدا ﷺ است. بنابراین، به این طریق، روشن شد که تکذیب و تأیید امامت، همانند تکذیب و تأیید رسالت است.

اما نصّ خفی بر امیرالمؤمنین علیه السلام: شیعی و ناصبی آن را نقل کرده‌اند و امت بر صحّت آن اتفاق نظر دارند و هیچ‌کس در مورد نقل آن از پیامبر، ادّعی مخالفت ندارد؛ لکن نواصب ادّعا می‌کنند که نصّ خفی در ثبوت امامت امیر مؤمنان علیه السلام حجّیت ندارد و آن را به گونه‌ای تأویل می‌کنند که از مراد اصلی (امامت) خارج می‌شود. آنان می‌گویند: نصّ خفی به فضیلت و رتبه جلیل علی علیه السلام دلالت دارد؛ ولی بر امامت او دلالت ندارد. این کلام همانند تسلیم شدن یهود و نصاری در مقابل نواصب است که معتقدند رسول خدا آیات قرآن (معجزات اقوال) را برای مردم آورده است، ولی این قرآن در ثبوت نبوتش حجّت نیست. به نظر آنان، قرآن به بلاغت در منطق و فصاحت ارزشمند آورنده آن دلالت دارد، نه بر نبوت او.

شیعه باید این نکته را برای مخالفانش تبیین کند که نصّ خفی به امامت دلالت دارد، همچنان‌که همه مسلمانان باید برای مخالفانشان تبیین کنند که معجزات قولی (یعنی قرآن) بر نبوت دلالت دارد. پس تکذیب یا تأیید هر یکی از این دو (یعنی نبوت و امامت) همانند تکذیب یا تأیید هر دو است و صحّت آنچه ذکر کردیم، بدین طریق روشن می‌شود.

گزارش یک گفت‌وگوی فرضی

فرض می‌کنیم که سه نفر در مجلسی گرد هم آمده‌اند: یکی یهودی، یکی معتزلی و دیگری شیعی امامی. اینان در نبوت و امامت با یکدیگر مناظره می‌کنند و نظرات چنان بین آنان ردّ و بدل می‌شود که گویی جنگ و گریز روی داده است.

یهودی سخن را آغاز می‌کند و از معتزلی^۱ دلیل صحّت نبوت نسی^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ} را می‌پرسد.

معتزلی:

دلیل بر نبوت پیامبر، اینکه خداوند تعالی او را شناساند، با معجزات خارق‌العاده‌ای که به دست حضرتش آشکار ساخت و به سبب همین معجزات، صداقت او را نشان داد؛ معجزاتی همچون تسبیح سنگریزه در کف دستش، جاری شدن آب از بین انگشتانش، دلتنگی شاخه درخت برای او و آمدن درخت و ایستادنش در نزد او. هر یک از اینها در اثبات نبوت حضرتش کافی است.

یهودی به معتزلی:

از کجا صحّت این معجزات برای تو ثابت شده است؟

معتزلی به یهودی:

به دلیل اینکه همه مسلمانان بدون استثنا، این معجزات را نقل کرده‌اند. برخی از این ناقلان ویژگیهایی همچون: فراوانی تعداد، عدم آشنایی با یکدیگر و محال بودن همداستانی در دروغسازی به سود و ضرر همدیگر، دارند که با وجود اینها هیچ عذری در پذیرش نقلشان بر جای نمی‌ماند. همه اینان به صورت متواتر، از گذشتگان خود و آنان از پیشینیان خود نقل کردند، تا برسد به نقل کسانی که معاصر با پیامبر^{صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ} بودند. اینان این معجزات خارق‌العاده را دیدند و نسلهای بعد از خود را به آن معجزات آگاه کردند. پس تصدیق آنان بر ما واجب است؛ چراکه دروغ، از مثل اینان محال است.

شیعی خطاب به معتزلی:

خداوند رحمت کند کسی را که انصاف نشان دهد و حقی را که بر دشمنش واجب می‌داند، بر خودش نیز واجب شمارد. بدان -رحمت خدا بر تو باد- که حجّت و دلیلی که بر یهودی آوردی، همان دلیل ما بر توست. پس اگر دلیل تو صحیح است، به همه آن مطالبی که پی‌آمد آن دلیل است، پای بند باش و اگر باطل باشد، چیزی در دست تو باقی نمی‌ماند.

۱. در مورد معتزله، بنگرید: ۱۰: ص ۳۳۲.

معتزلی:

چرا چنین می‌گویید؟

شیعی به معتزلی:

تو پیوسته از ما گروه شیعه می‌شنوی که می‌گوییم:

امیرالمؤمنین علیه السلام امام مفترض الطاعة بعد از رسول خداست و بر این امامت، نصّ جلیّ وارد شده که خداوند تعالی آن را آشکار ساخته است؛ مانند این سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در یوم الدار فرمود:

«أَيُّكُمْ يُدَايِعُنِي عَلِيٌّ هَذَا الْأَمْرُ يَكُنُّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي: هر کدام از شما که با من بیعت کند در این امر، برادر، وزیر و خلیفه بعد از من می‌باشد.» (۱: ج ۲، ص ۸۰۷-۸۰۸؛ ۱۰: ص ۳۳۵) و فرمود: «سَلِّمُوا عَلِيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ: بر علی علیه السلام به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید.» و نیز - اشاره به علی علیه السلام - فرمود: «هَذَا خَلِيفَتِي فِيكُمْ مِنْ بَعْدِي فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا: این خلیفه من در بین شما بعد از من است؛ پس سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.»

هر یک از این نصوص در اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است. دلیل ما بر صحت این نصوص، عیناً همان دلیل توست که بیان کردی و آن اینکه: ما گروه شیعه در سراسر زمین گسترده شده‌ایم، تا آنجا که برخی از ما ویژگیهایی داریم که راه هرگونه عذر در خبرهای ما بسته می‌شود؛ به دلیل کثرت ما و نیز شناخت متقابلی که از هم داریم و اینکه هرگونه سازش و تبانی، از ما و بر ما محال است. همه ما به اتفاق، نصوص امامت را به نقل متواتر از گذشتگانمان و آنها از پیشینیان خود از متقدمین اسلافمان روایت کردیم تا آنجا که به نسل معاصران رسول می‌رسد. آنان این نصوص جلی را از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند و برای ما نقل کردند. پس تصدیق ما بر تو واجب است؛ چرا که به صورت معمول، دروغ بر او بر مانند ما جاری نمی‌شود و این عین همان سخن و حجّت توست که آن را [در برابر یهودی] بیان کردی.

معتزلی به شیعی:

آنچه ذکر کردم، برای تو صحیح نیست؛ چرا که ما همگی در اقرار به نبوت و تمسک به شریعت اتفاق نظر داریم. گذشتگان ما در زمانی که نصّ بر امامت را در حقّ امام خود ذکر کردی، در قید حیات بوده‌اند؛ در حالی که دیندار و امانتدار و

مطیع خدا و رسولش بودند. و اگر ادعایت حق می بود، نقل آن فقط به پیشینیان شما اختصاص نداشت و همه با اقرار و اذعان، تسلیم آن شده، به اتفاق آن را برای ما نقل می کردند؛ همچنان که در موضوع معجزات پیامبر ﷺ برای ما نقل کردند. اما می بینیم [نقل نص] فقط به شما اختصاص دارد نه به ما. از همین جا، بطلان ادعای شما و فساد گفتارتان را می یابیم و این دلیل از دست تو خارج می شود.

شیعی خواست جواب دهد که یهودی در کلام بر او سبقت گرفت و به معتزلی

گفت:

به من خبر بده - خدا تو را عزیز بدارد- آیا دقت کردی که در آنچه گفتمی، نکته ای است که به نفع ما و به زیان توست و در موضوع نبوت، تو را ملزم می کند یا دقت نکردی؟

معتزلی به یهودی:

چه چیزی به من بر می گردد و مرا ملزم می کند؟

یهودی به معتزلی:

به مانند آنچه شیعی را مورد خطاب قرار دادی، تو را مخاطب قرار می دهم و می گویم: آنچه من ذکر کردم، برای تو صحیح نیست؛ چرا که ما گروه یهود، با مسلمانان در اقرار به خدا و اعتقاد به توحید و اقرار به نبوت حضرت موسی ﷺ اتفاق نظر داریم. گذشتگان ما، در زمانی که به نظر شما، معجزات پیشوای شما روی داده، در قید حیات بوده اند؛ در حالی که دیندار و امانتدار و مطیع خدا و پیامبرش موسی ﷺ بوده اند. پس اگر معجزات مورد ادعای تو، حق می بود، فقط به پیشینیان شما اختصاص نداشت و همه با اقرار و اذعان به آن تسلیم می شدند و بالاتفاق آن را برای ما نقل می کردند؛ همچنان که معجزات پیامبر ما، موسی ﷺ را نقل کرده اند. حال که نقل معجزات پیامبرتان به شما اختصاص دارد و ما آنها را نقل نکرده ایم، بطلان ادعای شما و فساد گفتارتان روشن می شود و دلیل از دست تو خارج می شود. پس درست بنگر؛ اگر این سخن صحیح باشد، دلیل خودت بر نبوت ضایع می شود؛ و اگر این سخن باطل باشد، دلیل تو در حق دوستت [شیعی]، از اعتبار می افتد و تو باید قائل باشی به آنچه او در موضوع امامت بر تو ایراد کرده است. من این بیان را پیوسته و مداوم می بینم که

ویژه ماست و می‌پندارم که شما آن را از ما به عاریت گرفته‌اید.

تا معتزلی به یهودی:

این سخن، تو را بی‌نیاز نمی‌کند و راه نفوذ حجت و دلیل را در برابر تو، نمی‌بندد؛ چرا که گذشتگان شما گروه یهود، از دشمنان پیامبر ما رسول خدا بوده و نسبت به او بغض و حسد داشته‌اند. به همین دلیل، معجزاتی را که به چشم خود دیدند، منکر شدند و آنچه را از آیات او دانستند، رد کردند. پس آن را در هم پیچیدند، کتمان کردند، بر آن سرپوش نهادند و نقل نکردند.

انکار و کتمان، در بین تعداد زیاد و جمعیت بسیار جایز است. این کار، همانند تبنانی و سازش پنهانی نیست که در مورد گروه زیاد، محال است. تفاوت بین «تبنانی و سازش» با کتمان، این است که خبر، ناچار به «شکل و ساختار» نیاز دارد و وقوع ساختار و شکل ساختگی و جعلی در بین جماعات، صورت نمی‌گیرد، مگر بعد از اتفاق و سازش پنهانی از طریق اجتماع نامه‌نگاری؛ و محال است که اتفاق و سازش پنهانی در یک جمع کثیر روی دهد؛ پس جعل خبر در بین آنها به وجود نمی‌آید. ولی کتمان ممکن است پیش بیاید؛ چون کتمان نیاز به شکل و ساختار ندارد. کتمان، صرفاً پنهان کردن و نقل نکردن خبر است. پس هرگاه زمینه‌ها و دلایل کتمان فراهم شود، پنهان کردن حاصل شده و به ملاقات و مکاتبه نیاز نمی‌افتد و این فرق صحیحی است برای کسی که در آن تأمل کند.

ما تردید نداریم که براهمه^۱ و تمام فرقه‌های فلاسفه، همه معجزات موسی عليه السلام را انکار کردند. پیشینیان آنان نیز معجزاتش را پوشاندند و نقل نکردند. و اما ادعای شما بر اینکه سلف شما دیندار، امانتدار و مطیع خدای تعالی و پیرو موسی عليه السلام بودند، واقعیت چنین نیست. آنچه از حالت ایشان روشن است، دشمنی و مخالفت زیادشان با پیامبرشان است.

آیا اینان همان کسانی نبودند که به موسی گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً» ما به تو ایمان نخواهیم آورد تا اینکه خداوند را آشکارا ببینیم؟» (بقره (۲) / ۵۵) اینان همان کسانی بودند که وقتی پیامبرشان از آنها غیبت گزید، گوساله را معبود خود قرار دادند. (بقره (۲) / ۵۱) اینان کسانی بودند که: «أَذْوَا مُوسَىٰ قَبْرًا اللَّهُ يَمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا: موسی را آرزوند و خدا او را از

۱. در مورد براهمه بنگرید: ۱۰: ص ۳۳۹.

آنچه درباره‌اش گفتند، مبرّا ساخت و او نزد خدا موجه آبرومند بود.»
(احزاب (۳۳) / ۶۹)

احوال اینان در دوران حضرت موسی و بعد از او، روشن تر از آن است که مخفی بماند. بنابراین کتمان معجزات رسول الله ﷺ - که به آن علم داشته‌اند و انکار آیاتی را که مشاهده کردند - به دلیل پیروی از هوی و ترس از مخالفت با احبار و رؤسایشان، پدیده‌های جدیدی نیست. بنابراین نه مبطل نقل ماست و نه عیب و نقصی بر تواتر ما - که حجّت و دلیل ما را بر مخالفان ما را اثبات می‌کند - وارد می‌آورد.

شیعی به معتزلی:

منزه است خدایی که پیرو باطل را مسخّر و مجبور می‌سازد تا حق را بیان کند؛ در حالی که راستی و صداقت را خوش نمی‌دارد. عجباً! تو برای دشمن خود در موضوع نبوت دلیل استوار بیان می‌داری؛ در حالی که نمی‌دانی همان سخن، دلیل ماست که در پاسخ سخن خودت در موضوع امامت می‌گوییم. تواز پی جویی او، به کلامی رها می‌شوی که به همان کلام، ما از پی جویی تو، رهایی می‌یابیم.

آیا نمی‌دانی که ما در مورد شما چنین می‌گوییم که پیشینیان شما، گروه ناصبیان، چنان با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی کردند و در شدت حسد و کینه نسبت به آن حضرت بودند که نصوصی را که در مورد ایشان می‌دانستند، رد کردند و بر آن سرپوش نهادند و نقل نکردند. بنابر آنچه تو خود در سخنت، روشن و نمایان ساختی، گر چه جعل و دروغسازي از جمعیت بسیار و گروه کثیر ممکن نیست، ولی انکار و کتمان بر آنان رواست. علاوه بر این، ما می‌دانیم که اهل کتاب، آیات و براهین و معجزات رسول خدا ﷺ را انکار کردند.

اما مدّعی شما که گذشتگانان، دیندار، امانتدار و اهل طاعت الهی و پیروی رسول خدا بودند، واقعیت چنین نیست. کثرت دشمنی، نفاق، مخالفت و دشمنی آنان با پیامبر، معلوم و مشخص است. آیا اینان همان کسانی نبودند که در شب عقبه برای کشتن او ظرفهای بزرگی غلتاندند تا شتر پیامبر، رم کند و حضرتش کشته شود؟! (۱۳: ص ۴۹۹) آیا اینان همان کسانی نبودند که هرگاه پشت سر او به نماز می‌ایستادند، تمسخر و ریشخند می‌کردند؟! و نماز را قطع می‌کردند و به طرف تجارت و سرگرمی روانه می‌شدند، تا آنجا که قرآن در

مورد ایشان آیه نازل کرد؟!^۱ اینان همانها بودند که پیامبر ﷺ به هنگام نزدیکی رحلت خود، به تجهیز سپاه اسامه امرشان کرد و متخلفان از آن را لعنت کرد؛ ولی آنها با مخالفت دستور رسول خدا ﷺ، از پیوستن به سپاه اسامه سر پیچیدند. (۸: ج ۵ ص ۹۶ و ۲۹۰؛ ۱۰: ص ۳۴۳) کارهای زشت اینها در زمان حیات پیامبر و پس از ایشان، بیش از آن است که به شمارش آید. (بنگرید: ۱۰: ص ۳۴۳ - ۳۴۴)

پس کتمان و انکار نصوصی که در باب خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده و دانسته‌اند، پدیده‌ای تازه نیست. این کار، به دلیل پیروی هوای نفس آنها و گمانی مبتنی بر سطحی‌ترین نظرات آنها و حرصی بر اینکه ریاست در بین ایشان جاری نشود، انجام گرفت. در این کتمان نص، آیندگان به گذشتگان خود اقتدا کردند؛ از ترس اینکه مبادا به ورطه طعن و دشمنی و تکذیب گذشتگان بیفتند! بنابراین آنچه گفتیم، نه مبطل نقل ماست و نه عیب و خللی در تواتر ما- که حجّت را بر مخالفین، تثبیت می‌کند- وارد می‌آورد.

مطلبی دیگر برای ما می‌افزاید که هم در تثبیت نبوت، سودت رساند و هم تأکیدی بر رهنمونیات به حق در موضوع امامت باشد. و آن اینکه: در مورد حجّت (دلیل و برهان) این نکته شرط نیست که مردم بر آن آگاه شوند. همچنین ضرورتی ندارد که موافق و مخالف در روایت آن اتفاق نظر داشته باشند. اگر چنین چیزی لازم بود، پیامبران حجّت و برهان نمی‌آوردند؛ چرا که مخالفان پیامبران در همه زمانها وجود داشته‌اند. همچنین در این صورت، اخبار بعد از رسول خدا- به دلیل اختلاف اهل اسلام در روایات- برای ما صحیح نمی‌بود. شرط حجّت (برهان) این است که «صحت ادعا» را روشن کند. و از ضروریات روایت صحیح، این است که وقتی به تواتر روایت شود و قرینه به همراه آن باشد، همراه با کسانی که راه عذر را ببندد، نگاه داشته می‌شود. این نکته را بدان تا از آن سود ببری.

معتزلی به شیعی:

ادعای شما در مورد نص، به جهتی که مانند آن ما را در نبوت ملزم نمی‌کند، باطل است. آن جهت، این است:

پیشینیان ما، از پیشینیان خود، و همین‌گونه نسل به نسل تا برسد به سلف اول

۱. اشاره به آیه ۶۲ سوره جمعه. بنگرید: ۱۰: ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

ایشان، ما را خبر دادند که آنان چیزی را که شما ادعا می‌کنید، از این نصوص، نشنیده‌اند و چنین نصوصی آن چنان که شما می‌پندارید، حقیقت ندارد. افزون بر این، ما از شما بیشتریم و گذشتگان ما نیز از پیشینیان شما بیشتر. و تواتر شما زمانی برایتان حجت است که نقل معارضی نداشته باشد؛ در حالی که نقل سلف ما معارض آن است و آنها از شما بیشترند.

یهودی به معتزلی:

از سخنگو! تو تنها به دست خودت، راههای آسان و زودیاب برای ما می‌گشایی. اگر این سخن، آنچه را او از نصّ روایت کرده، باطل کند، پس همان سخن، چیزی را که تو در معجزات نبوت روایت کردی، باطل می‌سازد؛ چرا که ما می‌توانیم بگوییم:

ما گروه یهود نیز بدین‌گونه، به همراه همه منکران معجزاتی که روایت کردی، از نصاری و مجوس و همه فلاسفه و براهمه، بیشتر از جمعیت شما مسلمانان هستیم. همچنین گذشتگان ما از گذشتگان شما از سلف اول خود که در عصر پیامبر شما می‌زیستند - و بی‌تردید، شمار گذشتگان ما در آن زمان، بیشتر از گذشتگان شما بود- به ما خبر دادند که هیچ آیه‌ای و معجزه‌ای به دست پیامبران ندیده‌اند. تواتر شما زمانی حجت است که معارض نداشته باشد و حال آنکه تواتر شما معارضی دارد که رساتر و محکم‌تر از مدّعی شماست. این نکته، بطلان و فساد مدّعی شما را می‌رساند.

معتزلی به یهودی:

شما- گروه کفار- منکرید، نه راوی و نفی کننده‌اید، نه اثبات‌کننده. خبر در حقیقت، چیزی است که راوی به آن خبر می‌دهد، از آنچه به گوش خود شنیده و یا به چشم خود دیده است؛ در حالی که نفی‌کننده، چیزی را ادراک نکرده که به آن خبر دهد. پس قول نافی نمی‌تواند معارض باشد برای قول کسی که خبر داده به آنچه علم یافته و به یکی از حواسّ خود ادراک کرده و برای او محقق شده است. بنابراین منکر همانند شاهد نیست و در حقیقت، شاهد همان اثبات‌کننده است، نه نافی. ولی ما و پیشینیانمان اثبات‌کننده و استوار سازنده چیزی هستیم که آنان دانسته‌اند و از چیزی خبر می‌دهیم که ایشان ادراک کرده‌اند و بر چیزی گواهییم که آنان خود گواهی شده‌اند. پس خبر نزد ماست نه شما و انکار شما با آن معارضه نمی‌کند؛ چرا که انکار برای شما ممکن است نه محال، و حجت - به

تواتر ما- بر شما لازم است.

شیعه به معتزلی:

ای مرد! تو را در سخنانی که با یهودی می‌گویی، بینا می‌بینم؛ اما در سخنانی که با من می‌گویی، نابینا؛ فقط از آن رو که میان ما اختلافی است که از هوی سرچشمه می‌گیرد و مانع هدایت تو می‌شود. ژرف بنگر- خدا تو را به سامان آورد- که آنچه را به یهودی گفتی، همان سخن ماست. و آنچه را در برابر او بدان احتجاج کردی، در حقیقت همان جواب ماست.

معتزلی به شیعی:

مرا بر تو، نکته‌ای است که مانند آن برای یهودی بر من نیست.

شیعی:

آن نکته را بگو؛ چرا که خدا حجّت کسی را که حق با اوست، ثابت و غالب گردانیده است.

معتزلی:

ما برای شما گروه شیعه در دوران رسول خدا هیچ ریشه‌ای نمی‌شناسیم (یعنی: به نظر ما، در دوران صدر اسلام، شیعه وجود نداشته است)؛ ولی یهود معترف است که مسلمانان در دوران آن حضرت، ریشه‌ای دارند. من این اقرار را از یهودی گرفته‌ام بدان سبب که حجّت من بر او پایدار است؛ اما تو چنین اقراری از من نداری، پس حق بر تو روشن شد.

شیعی خواست که سخن بگوید که یهودی گفت:

من به سخن گفتن شایسته‌ترم. او ادعا می‌کند که با اقرار من، به نتیجه‌ای رسیده که حجّت او را در برابر من تمام می‌گرداند؛ حال آنکه مطلب خلاف این مدعاست و ضد آنچه حکایت کرد.

سپس به معتزلی روی می‌کند و به او می‌گوید: مرا آگاه کن -خدای عزیزت دارد- که چگونه اقرار من به وجود سلف شما، حجّت و دلیل شما در صحت معجزاتی است که ادعا می‌کنی؟ من اقرار کردم به وجود گروه کوچکی که با پیامبر شما بودند، یار و یاور و هم‌عصر با او بودند، و نقل چنین افراد اندک نه اتمام حجّت می‌کند و نه اعتماد بر آنها آرامش خاطر می‌بخشد. پس در این مطلب هیچ سودی نمی‌بری که با اتکا بر آن، به جهتی بر من حجّت داشته باشی و اعتراف من برای

تو، چیزی نیست مگر مانند آنچه بر آن اعتراف داری، از وجود گروه اندکی که مسیلمه را اطاعت می‌کردند و برای او مدعی نبوت بودند. البته به نظر من و تو، نه هیچ معجزه‌ای از او دیدند و نه اعتراف من به آنها، به معنای اقرار و اعتراف به معجزه به می‌باشد؛ با اینکه اثبات نبوت به این مقدار اندک نیز صحیح نیست.

معتزلی به یهودی:

هرچند شما گروه یهود به آن اعتراف نمی‌کنید، ولی دلیل همچنان بر شما لازم است و نقل متواتر مسلمانان امروز، حجّتی است که مطالبی را که نفی می‌کنید، ثابت می‌کند.

شیعی به معتزلی:

می‌بینم که به مراحل اولیه بازگشتی و در اثبات حجّت بر یهودی، به «تواتر اولی» برگشتی و اقرار او برایت به وجود پیشینیانی که در آغاز با پیامبر ﷺ بوده‌اند. پس آیا در این مطلب، میان خودت و من فرقی می‌بینی؟ من می‌گویم: هرچند برایم اعتراف نکنی که سلف متقدم نصی شنیده‌اند و خلافتی دیده‌اند، اما به هر حال، دلیل بر تو لازم است و نقل متواتر شیعه امروز، اثبات می‌کند آنچه را نفی می‌کنی. پس درست بنگر دلیلی را که در این مورد در پاسخ او آوردی، همان دلیل، حجّت ما بر توست و هیچ فرقی بین دو موضع نمی‌توان یافت و دستاویزی برایت در این مبحث نیست. به علاوه اگر راه انصاف ببیمایی و به اخبار روایت شده بازگردی، خواهی دانست که در زمان امیر مؤمنان علیه السلام گروهی بودند که به او نسبت داده می‌شدند و عقیده داشتند که رسول خدا به امامت ایشان نصّ صریح دارد. (بنگرید ۱۰: ۳۵۰)

معتزلی به شیعی:

ما شک نداریم که هم‌کنون شما گروه شیعه به حدی از کثرت و جمعیت رسیده‌اید که فراتر از حدّ تواتر است. از این رو، اگر خبر دهید از آنچه دیده یا شنیده‌اید، راست می‌گویید؛ ولی شما در زمان گذشته حاضر نبودید تا نصی از

۱. مسیلمه بن ثمامه بن کبیر بن حبیب الحنفی، که برای مردم آن روز، ادعای نبوت کرد، برخی از احکام اسلام را برداشت و کلمات مسجعی در برابر قرآن برای مردم ساخت. در سنّ بالا، در سال ۱۱ هجری در جنگ یمامه کشته شد. (۱۷: ج ۲، ص ۱۹۹ - ۲۰۰)

ایشان شنیده باشید، بلکه شما به روایت دیگران اعتماد می‌کنید و قول را به روایت راویان حواله می‌دهید و اینان هم خود روایت کسانی دیگر را حکایت می‌کنند. اگر بپذیریم که مخبر این گروه ناقلان در اوایل عصر پیامبر بوده است، چه دلیلی وجود دارد که این خبر، اطمینان بیاورد و قبول قول او واجب باشد؟ چرا نگوئیم که پیشینیان شما «آحاد» و گروهی اندک بوده‌اند که این خبر را نقل کردند و پس از آن این خبر را به تعداد بیشتر رساندید و سپس در جمعیتی بیشتر از مقدار قبلی، و بدین سان این خبر رشد کرد و زیاد شد؛ ولی در آغاز جزء اخبار آحاد بوده است و شاید به همین طریق، بعد از عصر نبی ﷺ توسط گروهی نشئت گرفته و خبر ساختگی (جعلی) برای شما گفته‌اند شما به آن ارجاع می‌دهید؟

یهودی - در حالی که از معتزلی متعجب بود - گفت:

چرا شما گروه معتزلی، هر چیزی را که در پاسخ شیعه به آن احتجاج کردید، انکار می‌کنید؛ اما از سخن گفتن با آنها به زبان یهودی - که مخالفان شما در شریعت هستند - باز نمی‌ایستید؟

این پدیده، تنها یکی از دو علت زیر را دارد:

نخست: عدم معرفت و بصیرت که بدون دقت نظر در فرجام سخن، هر آنچه را برایتان آسان می‌نماید، می‌گویید. به همین جهت، در بیان این سخن شتاب ورزیدی و در مورد لزوم این سخن بر خودت در موضوع نبوت تأمل نکردی.

دوم: کمی تقوا و دیانت و پروا نداشتن از خداست که در این حال، هیچ بازدارنده‌ای و هیچ معلم با تقوایی نیست که شما را نگاه دارد. از این رو، به امامی که طرف منازعه تو (شیعی) جانشین پیامبران می‌داند، اشکال می‌کنی، به همان دلیلی که اگر روا باشد، با کی نداری از اینکه اشکالی بر پیامبران وارد آورد. پس اشکالی که به او گرفتی - خدای عافیتت دهد - همان دلیل ما، در پاسخ سخن توست و همان کلام ماست که همواره به تو گفته می‌شود.

ما می‌گوییم: ای گروه مسلمانان، ما شک نداریم که شما امروز در حدی از کثرت و تواتر هستید که هرگاه خبر دهید از آنچه دیده یا شنیده‌اید، صادق باشید؛ ولی شما معجزه‌ای از پیامبران ندیده‌اید و اصولاً هم عصر پیامبران نبوده‌اید تا معجزه‌ای ببینید و آنچه روایت می‌کنید، از دیگران است. شما به سخن کسی ارجاع می‌دهید که به شما خبر داده، به نقل از روایت راویان از دیگران. و آنها نیز

گفتار مخبران دیگر را باز می‌گویند. فرض می‌کنیم که کلام آن مخبران که برای این گروه ناقلان باز می‌گویند، به فردی معاصر دوران پیامبر شما برسد، چه حجت و دلیلی است که کلام او به حدی از تواتر باشد که نقل او راه عذر را ببندد و قبول قولش واجب باشد؟!

و چرا نگوییم که پیشینیان، آحاد و یا جماعتی اندک بودند که این خبر را برای شما ساختند و ادعا کردند که شاهد معجزه آشکار بوده‌اند و آن‌گاه آن خبر را نسل به نسل، در تعداد بیشتر نقل کردند، تا آنجا که رشد کرد و زیاد شد؟ این خبر در آغاز جزء خبر آحاد بوده است و شاید هم از گروهی نشئت گرفته که بعد از دوره پیامبر در زمره اصحاب حدیث شما باشند.

و این حرف ماست و معتمد فلاسفه و مجوس هم در مناظره با شما همین است پس راه حل و جواب شما چیست؟

معتزلی به یهودی:

خلف ما، به دلیل کثرت و پراکندگی، در نواحی و سرزمینها هستند و شناخت آنان نسبت به همدیگر مشکل بوده؛ بنابراین سازش پنهانی بین ایشان محال است. با این همه، اگر بر آنها روا باشد که گزارش دهند اسلاف ایشان به مانند خود آنان متواتر بودند و اینکه حکم پیشینیان و سلف اول ایشان در قطع عذر به آنچه خبر می‌دهند، مانند حکم آیندگان باشد، اما واقعیت به خلاف مدعا و منقول آنان باشد و اخبار سلف اول ایشان به پندارتان آحاد و ساختگی باشد بدون اینکه بدانند، در آن صورت، کذب و دورغ در تمام مشاهدات آنها و سازش و جعلی بودن در اخبارشان روا باشد، تا آنجا که به هیچ یک از اخبار ایشان اطمینان نتوان کرد و صحت مطالب پنهان شده از ما را بر اساس نقل آنها، نتوان پذیرفت. در این صورت، باید در تمام اخبار پادشاهان و کشورها و جغرافیای شهرها و راهها و سیره‌ها و آثار و رویدادهای روزگاران شک کنیم. اگر این باب را بگشاییم، راه ما برای علم به اخبار مردم تباه می‌شود و لازم می‌آید به هیچ چیزی اطمینان نکنیم، جز آنچه به حواس خود، درک می‌کنیم.

شیعی به معتزلی:

روشن شد که خداوند تعالی میان استدلال به نبوت و امامت، مشابهت پدید آورده است. تکذیب‌کننده شما، ای گروه نواصب، بر نص به امیرالمؤمنین، خود را در جایگاه یهودی و نصرانی، در تکذیب بر رسول خدا، نشانده است. ما حکم

شما را در تکذیب‌تان بیان خواهیم کرد؛ به طوری که شما در آن مطلب به نقض خود خواهید پرداخت، وقتی کافران بر شما ایراد بگیرند. پس ای صاحبان خرد عبرت گیرید. اکنون من کلام خودت را به تو باز می‌گردانم تا حق روشن شود، به همان گونه که در مورد گذشته، حرف به حرف، کلام خودت را به خودت باز گرداندم. پس می‌گویم: خلف ما به دلیل کثرت و پراکندگی، در نواحی و سرزمینها هستند و شناختن آنان نسبت به همدیگر مشکل بوده و در نتیجه، سازش پنهانی بین ایشان محال است. با این همه، اگر بر آنها روا باشد که گزارش دهند اسلافشان به مانند خود آنها متواتر بودند و اینکه حکم پیشینیان و سلف اول ایشان در قطع عذر به آنچه خبر می‌دهند، مانند حکم آیندگان باشد، اما واقعیت به خلاف مدعا و منقول آنان باشد و سلف اول ایشان به پندارتان آحاد و ساختگی باشند، بدون آنکه بدانند، در آن صورت، کذب و دروغ در تمام مشاهدات و سازش و جعلی بودن در اخبارشان روا خواهد بود. تا آنجا که به هیچ یک از اخبار ایشان اطمینان نمی‌توان کرد و صحت مطالب پنهان‌شده از ما را بر اساس نقل آنها نخواهیم توانیم پذیرفت. در این صورت، باید در تمام اخبار پادشاهان و کشورها و جغرافیای شهرها و راهها و سیره‌ها و آثار و رویدادهای روزگاران شک کنیم. اگر این باب را بگشاییم، راه ما برای علم به اخبار مردم تباه می‌شود و لازم می‌آید که به هیچ چیزی اطمینان نکنیم جز آنچه به حواس خود درک می‌کنیم. اینک برایت روشن می‌گردد که چگونه کلام خودت به خودت باز می‌گردد، همچنان که بازگشت ایراد تو بر خودت روشن می‌شود.

نکته مهم دیگری نیز هست که اگر بدان بنگری، از مخالفت و بدگویی خود در موضوع امامت باز می‌مانی و اگر به آن اعتماد کنی، رنج و تلاش تو در موضوع نبوت از بین می‌رود.

و آن اینکه:

اگر - چنان که تو پنداشتی - سلف اول ما بعد از زمان رسول خدا ﷺ پدید آمده‌اند و نص را ساخته و پرداخته و به آن خبر داده‌اند، باید حال ایشان شناخته و زمان پیدایش و خاستگاهشان نیز مشخص می‌شد و جایز نبود که احوال ایشان پوشیده بماند؛ همچنان که احوال هر گروهی که در اسلام بعد از پیامبر نشئت گرفته پنهان نماند و آغاز و احوال آن گروه و اینکه در زمانهای پیشین چنین قول و قائلانی نبوده‌اند، شناخته شده است؛ خصوصاً با کثرت تبعی که

شما - ای گروه ناصبی - در موضوع شیعه و احوال شیعه دارید و حرصی که برای یافتن لغزش بر شیعه می‌ورزید. با این احوال، در علم نداشتن به اینکه ریشه شیعه و عقایدش پس از رسول خدا ﷺ پدید آمده و آشکار شده و عدم شنیده شدن مدعایی شبیه به تشیع - که پندار التباس دو امر را به وجود آورد - دلالتی است بر اینکه اینان در آنچه نقل کرده‌اند صادق‌اند و اولین اینان در آنچه بر دوش گرفته‌اند؛ مانند آخرین ایشان‌اند و اینان رسول خدا ﷺ را دیده‌اند و در صدور نص حاضر بوده و آن را شنیده‌اند. پس به آنچه گفتم درست بیندیش تا آن را صحیح یابی؛ و به آن به نظر یک فرد منصف بنگر که آن را آشکار ببینی. و بدان که [این دلیل] در نبوت، همان‌گونه استمرار دارد که در امامت. این هر دو، یکسان‌اند. اگر مخبران معجزات پیامبر ﷺ گروهی بر شمرده شوند که پس از آن حضرت پیدا شدند و معجزات را - که پیش از آنان کسی با آنها آشنا نبود - از خود ساختند، خبر آنان آشکار و زمان پیدایش ایشان دانسته و اینکه قبل از آنها کسی چنین معجزاتی را روایت نکرده است، دانسته می‌شد. همچنین اگر این گروه جاعلان در زمان رسول خدا ﷺ بودند، باز هم آنچه را ما از ظهور کار ایشان یاد کردیم، بر همه جهانیان لازم و واجب می‌آمد.

و چگونه خداوند، احوال ایشان و آگاهی نیکان به باطن کارشان را آشکار نکرده باشد، در حالی که تواتر، حجّت خدا در خلق و یکی از دلایلی است که برای شناخت حق قرار داده است؟! پس در حکمت الهی ضروری است که برای افشای امر جاعلان، کمک کند - خصوصاً اینکه امری به دین اختصاص یابد - تا اینکه حجتهای او با دیگران مشتبه نشوند و کسی که بر اساس نقل استدلال می‌کند، وجهی نیابد که صحیح را با آن ادراک کند. این بیان در اثبات معجزات، گویاست و در اثبات نصّ جلی هم کفایت می‌کند.

در اینجا معتزلی و یهودی متحیر شدند. هر دو دیدند که باید به آنچه پیوسته انکارش می‌کردند، اقرار کنند. یهودی راهی نمی‌یافت که معجزات پیامبر و صحّت آنها را ردّ کند؛ پس هنگامی که تصمیم گرفت به اسلام و ثبوت نبی اکرم ﷺ، اعتراف کند،

معتزلی به شیعی گفت:

بی‌گمان، اندیشه برایم فایده‌ای به آورد و تفکر صحیح، نکته‌ای جدید در من

پدید آورد که آنچه تو درباره وجود نص ادعا می‌کنی، صحیح نیست و راهی هم بر اثباتش پیدا نمی‌کنی.

شیعی به معتزلی:

آن را بگو؛ هر چند گمان ندارم که تو سخن خیر بگویی!

معتزلی به شیعی:

به نظر من، خبر متواتر که عذر را قطع می‌کند، برای شنونده آن، ضرورتاً به صحت مخبر آن علم پدید می‌آورد. خداوند تعالی این عادت را بین آفریدگان خود جاری ساخته است. از اینجا، دانستم که ایجاب علم ضروری توسط خبر متواتر، شرطی برای صحت آن است. آن‌گاه پس از شنیدن خبرت، به خودم رجوع کردم؛ ولی خودم را واجد علمی که مرا به صدق ناقلان آن و صحت مخبرش وادار سازد، نیافتم؛ پس این یافته‌ها، مرا به بطلان آن و کذب راویانش دلالت کرد.

یهودی به معتزلی:

ای مرد! مشکل مرا گشودی و سخن خود را همچون نعمتی، به یهود و نصاری هدیه کردی و بدین سان حجتی به دست آنان دادی؛ و اگر اندیشه نیکو و ذهن و فکر استوار و درست تو دست مرا نمی‌گرفت و یاری‌ام نمی‌کرد، به سبب سخنان شیعی، از دین و اعتقادم جدا می‌شدم. اینک آنچه را دانش تو بدان قضاوت کرد، در مورد خودت نیز به کار گیر.

اگر شرط صحت خبر متواتر قاطع العذر، ایجاب علم و اضطراب باشد و خداوند، عادت را بر این قرار داده است، من در خودم اضطرابی به علم به صحت معجزاتی که مسلمانان روایت کرده‌اند، نمی‌یابم و اگر حق چنین است که قضاوت کردی، به ضرورت، صادق بودن ایشان را درمی‌یافتم.

شیعی به معتزلی:

این ثمره کشت توست و عاقبت آنچه به نفع خودت بیان کردی. اکنون به یهودی جواب بده و ما را آگاه کن که چگونه خود را از ثمره اندیشه خود رهایی می‌بخشی.

معتزلی به یهودی:

تو به حقیقت آنچه نقل کرده‌ایم، معرفت داری و نسبت به علم به صحت

معجزاتی که روایت کرده‌ایم، مضطرب؛ ولی راه انکار می‌پیمایی و ستیزه‌جویی و زورگویی زشت را نیک می‌پنداری.

شیعی به معتزلی:

اگر همین را به تو بگویم، درباره‌ام چه خواهی پنداشت؟

معتزلی به شیعی:

خواهم پنداشت که تو ادعا می‌کنی که من به صحت نص علم ضروری دارم؛ ولی با تو به ستیزه‌جویی برخاسته‌ام.

شیعی به معتزلی:

به خدا سوگند چنین است.

معتزلی به شیعی:

نظرت چیست که قضاوت را به کسی دیگر غیر از خود واگذاریم؟

شیعی به معتزلی:

چه کسی شایسته است که بین ما قضاوت کند؟!

معتزلی به شیعی:

کسی که همگی به او گمان نیک داریم؛ مثلاً کسی که معتزلی بوده و شیعه شده است. او را به حق سوگند دهیم: آیا در هنگام عقیده به اعتزال، صحت نص بر علی بن ابی طالب را ضروری می‌دانست یا چنین نبوده است؟ من شک ندارم که هر گاه او از خدای متعال پروا پیشه کند، خواهد گفت که لحظه‌ای هم در حال اعتزالش چنین تصویری نداشته است؛ و همین مانعی است برای تو که علم ضروری را در برابر من ادعا کنی و به من ستیزه‌جویی را نسبت دهی.

یهودی به معتزلی:

سخنگو! مدعای تو این است که اهل عدلی، در حالی که حالت من در مخالفت با تو، با حالت تو در مخالفت با شیعی، یکسان است، بدون هیچ تفاوتی. پس انصافی که در مورد او مطالبه می‌کنی، در مورد من نیز به کار بر و بین من و خودت حکمی قرار ده؛ همان‌گونه که بین خود و او قرار دادی. اکنون بیا تا به سوی کسی برویم که همگی به او گمان نیک داریم؛ یعنی فردی یهودی که مسلمان شده است و سپس او را به حق خدا سوگند دهیم: آیا در زمانی که یهودی بوده، صحت ظهور معجزات را به دست پیامبر شما، ضروری می‌دانست

یا حتی یک لحظه در آن دوران به آن عالم نبود؟!

همین پرسش مانعی است برای تو که علم ضروری را بر من مدعی شوی و مرا به ستیزه‌جویی نسبت دهی.

معتزلی دید که یهودی بر او شبهه‌ای افکنده که خودش القا کرده است؛ و اینکه اثبات معجزات با ضرورتی که خود مدعی آن است، برایش ممکن نیست؛ از این رو، به خود آمد و خویش را بین دو حالت مخیر دانست: اینکه از سخن خود در ایجاب علم ضروری در مورد اخبار متواتر برگردد و در جهت ابطال این سخن - که به آن، کلام کفار قوت می‌یابد - بکوشد، و اینکه بر قول به وجوب اضطرار پافشاری کند. آن‌گاه دید که هر یک از این دو، او را به سوی چیزی که آن را خوش نمی‌دارد، می‌راند و بر او لازم می‌آید آنچه را پیوسته انکار می‌کرده است، گردن نهد؛ چرا که اگر به قول به ایجاب علم ضروری در اخبار متواتر برمی‌گشت، بر او لازم می‌آمد به هر دلیل که معجزات پیامبر را با آن اثبات می‌کند، عقیده به نصّ جلی بر امیرالمؤمنین را بپذیرد؛ و اگر بر قول به اضطرار باقی می‌ماند، بر او لازم می‌آمد که عقیده به معجزات فعلی را رد کند؛ چرا که نمی‌توانست معجزات را اثبات کند، مادامی که به شبهه‌ای قائل باشد که خود وارد کرده است. پس بقا بر قول به اضطرار را برگزید؛ یعنی انکار معجزات فعلی پیامبر را آسان‌تر از اقرار به نصّ بر امام دید؛ بلکه این کار برای او، آسان‌تر از تثبیت شریعت اسلام جلوه کرد. از این رو خطاب به هر دو (یهودی و شیعی) گفت:

این معجزاتی که برای اثبات آن کوشیدم و بر صحت نبوت به آنها استدلال کردم، تواتر در اسناد آنها را مستمر نمی‌دانم و چیزی نمی‌یابم که این اخبار را از «آحاد» برگرداند؛ و چون خبر واحد در نزد من علم نمی‌رساند، پس هرگز مرا نخواهید دید که روزی برای اثبات نبوت به آنها استدلال کنم.

یهودی، از شدت سرور، صبر از دست بداد، سجده شکر به جای آورد و گفت: خداوند تو را خشنود سازد و از جانب مخالفان اسلام جزای خیرت دهد. این سخن برای تو شایسته‌تر و برای مانند تو، مناسب‌تر بود. چه کسی از تو سزاوارتر برای رجوع به حق؟ یا شایسته‌تر در نظر به صداقت؟!

شیعی به معتزلی گفت:

ای معتزلی! خداوند، از جانب اسلام و اهلش به تو خیر می‌دهد و تو را از شفاعت کسی که معجزاتش را باطل دانستی و منکر فضل او شدی، محروم دارد. اگر تعصب تو را بر این اظهار نظر و ادداشت، بدان که حق، افرادی دارد شایسته آن، که خداوند، حق را به یاری آنها، از مانند تویی بی‌نیاز می‌دارد.

وای بر تو! آیا از خدا نترسیدی و از رسول خدا پیروا نکردی که به خدشه معجزات و آیاتی روی آوری که خداوند سبحانه آنها را دلیلی بر صدق نبوت حضرتش قرار داده است و راویان مسلمان آنها را نقل کرده و مصنفان از همه فرقه‌ها آنها را تدوین کرده‌اند؟! پس با خود پنداشتی که به صحت آنها علم نداری و استدلال به آنها برای اثبات نبوت پیامبر، روایت روا(؟؟؟)؟ تو وارد کاری خطرناک شده‌ای و بار گناهان بزرگی را بر دوش گرفته‌ای.

وای بر تو! آیا می‌پنداری که انکار امروز تو سودت بخشد؟ در حالی که سرچشمه‌ات شناخته شده و آغازت معلوم است و تقدّم اسلام بر خودت و همفکرانت در مورد آنچه مسلمانان پیش از تو نقل کرده‌اند نیز دانسته است. هیئات که چنین باشد! به خدا سوگند، آنچه در دفع امامت، مرتکب شدی سودت نمی‌رساند و به یقین، در اثبات رسالت برای تو، زیانبار است - اگر مسلمان باشی - و جز حسرت و ندامت برایت نمی‌آورد.

وقتی شیعی کلام خود را به پایان برد، یهودی به معتزلی گفت: ای انسان! اکنون به من خبر بده، حال که تو مخالفان دین خود را پیش انداختی و به آنها موقعیت دادی و می‌پنداری برای نبوت پیامبر خودتان به آن معجزات استدلال نمی‌کنی، پس در این باب، به چه دلیلی دل بسته‌ای؟

معتزلی:

دلیل من بر صحت نبوتش، قرآن است که خداوند تعالی آن را آشکار کرد و عجز و ناتوانی تمام آفریدگان را از آوردن مثل آن روشن ساخت. آن دلیلی است موجود که از بین نمی‌رود و معجزه‌ای است باقی برای کسی که بداند. هیچ‌کس را قادر به معارضه با آن نمی‌دانیم و حتی آوردن سوره‌ای مثل آن برای کسی میسر نیست. هر کسی در آن تردید دارد، با آن معارضه کند تا ناتوانی‌اش را به او بنمایانیم.

یهودی:

عجز اهل زمان ما از معارضه با آن، به عجز کسانی که در زمان نزول قرآن بوده‌اند، دلالت ندارد. آیا ناتوانی افراد ضعیف در بلاغت و فصاحت، به ناتوانی افراد بلیغ و فصیح در این مورد، دلیل می‌شود؟

معتزلی:

اینک بیان می‌کنم.

یهودی:

قبل از بیان این مطلب، باید روشن کنی که پیامبر با آنان تحدی کرده است.

معتزلی:

دلیل من بر صحت تحدی، کلام قرآن است در آیاتی مانند: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ﴾ (یونس (۱۰) / ۳۸) و ﴿قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مَفْرِيَاتٍ﴾ (هود (۱۱) / ۱۳) و آیاتی شبیه آنها.

یهودی:

راست گفתי. این کلام در قرآن موجود است؛ ولی تو می‌دانی که من قرآن را تصدیق نمی‌کنم. از کجا اثبات می‌کنی که قرآن با این آیات، فصیحی مخالف را به تحدی فرا خوانده است؟

معتزلی پناهگاهی نیافت که به آن استناد کند، به جز رجوع به نقلی که بر آن تکیه می‌کرد. بدین روی گفت:

خبر داد مرا سلف من از تعداد زیادی از اسلافشان، از پیشینیان آنها، از سلف اول، از کسی که دروغ بر او روا نباشد که ایشان نزد گروهی حاضر شدند و تحدی را از طریق ایشان شنیدند و اینان تنها به دلیل عجز و ناتوانی‌شان، از معارضه امتناع کردند.

در این هنگام شیعی گفت:

خدای را سپاس که صحت گفتار مرا بر تو روشن ساخت و نومید از بیان خود، به استدلال من بازگشتی. دلیل تو بر صحت تحدی، چه تفاوتی با دلیل ما بر صحت نصّ جلی دارد؟

عرضه بر معتزلی تنگ آمد و در دست شیعی اسیر شد و دانست که اگر علم

اضطراری را در نقل نصّ مطرح کند، عین همان را یهودی در تحدّی به قرآن مطالبه خواهد کرد. از این رو سکوت کرد و ناتوانی او برای خاصّ و عامّ روشن شد.

شیعی به معتزلی گفت:

در همانجا که گامهای کوتاهت تو را بدان رساند، توقّف کن؛ که این آخرین حدّ قدرتت و نهایت امکانات توست. بدان که با وجود تلاش فراوان، نه نبوت را یاری رساندی و نه امامت را باطل ساختی. خداوند حجّت را بر تو ثابت کرد و شبهه‌ای در دست تو نماند که بتوانی نصّ امامت را انکار کنی.

سپس شیعی به یهودی رو کرد و گفت:

آنچه از شما گروه یهود شناخته شده، اکتفا به تقلید است؛ تا آنجا که با اهل اعتزال (معتزله) آمیختید و آنان به شما راه جدل آموختند؛ پس نه در موضوع رسالت برای شما خیرخواهی کردند و نه آن گونه با شما سخن گفتند که راه آن را بیابید و به سود جانهایتان در موضوع رسالت، ننگریستید تا کسی که شایسته آن است برایتان آشکار شود. اما وظیفه‌ای به عهده من است که ادا می‌کنم و حقّی است که بیان می‌دارم. بدان که آگاهی از آنچه از ما پنهان است، از دو راه به دست می‌آید: عقل و نقل. به عقل، معقولات ادراک می‌شوند و به نقل، محسوسات. معجزات پیامبران، از امور حسّی است؛ بنابراین برای کسی که در زمان او معجزه رخ نداده، هیچ راهی برای علم به آن نیست جز از طریق شنیدن نقل آن. از سویی، هیچ راهی برای صحّت همه اخبار نداریم، چنان‌که هیچ راهی به انکار همه آنها نیست؛ چرا که در میان آنها، حق و باطل و صحیح و فاسد وجود دارد.

راویان دو دسته‌اند:

۱. اندکی که سازش و جعل بر آنها رواست، مخبر آنها در تردّدی است که حق را از باطل تمیز نمی‌دهد.

۲. بسیاری که سازش و جعل بر آنها روا نیست و به گفتار آنها می‌توان اعتماد کرد، وقتی از مطلبی خبر دهند که با حواس درک می‌شود.

زمانی که سخن از تواتر در سخن پیشینیان می‌رود، اینان مورد نظرند. پس در زمانی که این گویندگان متواتر، خبر دهند از آنچه به چشم یا گوش درک کرده‌اند، تصدیق ایشان بر دیده‌ها و شنیده‌ها ضروری است؛ چرا که زوال عادی بر دروغ مثل اینان جاری نمی‌شود. اگر دروغ می‌ورزیدند، به اختلاف می‌افتادند و

تواترشان باطل می‌شد. پس اتفاق ایشان در آنچه نقل می‌کنند، با محال بودن سازش و همدستی، دلیل صدق اینان است. مسلمانان- که خودت به کثرت آنها اقرار کردی- معجزات پیامبر و تحدی قرآن را از سلف خود روایت کرده‌اند؛ که آن پیشینیان دیدند و از اسلاف خود شنیدند. از سویی، هیچ شکی در صدق آنها نیست؛ چرا که از کسانی روایت کردند که می‌گفتند: گذشتگان ما گواه ما بودند. این در حالی است که حکم ایشان در تواتر و قطع عذر، به ما حکم می‌کند که باید آنها را در گزارش دیده‌ها و شنیده‌ها، راست بدانیم؛ چون این دو حالت مانند هم‌اند. همچنین گفتند: از گذشتگان خود شنیدیم که روایت این معجزات را نسل به نسل، از گذشتگان خود شنیده‌اند. بنابراین هر نسلی از مسلمانان، از پیشینیان خود روایت می‌کند که خبر معجزات و تحدی به قرآن را از سلف خود شنیده و گزارش کرده و دیده‌اند. خبر به حدّ تواتر رسیده بلکه از آن گذشته است، تا آنجا که نقل به گروهی می‌رسد که تواتر آن را خبر داده‌اند؛ یعنی کسانی که معاصر پیامبر بوده و آیات و معجزاتش را شاهد بوده‌اند. و در آن زمان نیز فصحا حضور داشته و تحدی به قرآن را شنیده‌اند که آنها را نتوان ساخته است و این راویان معاصر پیامبر، حالت معارضان را دیدند که چون از معارضه در برابر مسلمانان ناتوان شدند، به شمشیر روی آوردند. این دلیلی است روشن - اگر درست بنگری - و تو را از بررسهای بیشتر، بی‌نیاز می‌سازد.

دیگر کلامی باقی نمی‌ماند جز اینکه شبهه‌ای را که معتزلی بر تو وارد کرده‌ها کنی، که من بطلان این شبهه را در برهان گذشته بیان کردم. معتزلی گفته بود: «شرط صحّت خبر متواتر، این است که ضرورتاً برای شنونده به صحّت مخبر آن علم آورد.» این سخن باطل و محال و مدّعی بی‌دلیل است. دلیل بر بطلان این سخن، آنکه ضروریات، ریشه‌های علوم و مبادی عقول و اصولی کلی‌اند برای هر آنچه دلیل، ما را به آن سوق می‌دهد. پس به ناچار، باید مقدم باشند و باید هر دلالتی از آنها متأخر باشد. و محال است که علوم استدلالی، متقدم بر علوم ضروری باشند.

از سویی، شک نداریم که علم به صحّت آنچه در خبر متواتر آمده، بعد از علم ما به راویان متواتر است که سازش بر آنها روا نیست؛ یعنی زمانی که بدانیم محال بودن سازش آنها، دلیل بر بطلان جعل در مورد آنهاست. اما این استدلال، قبل از علم به صحّت مخبر خبر به دست آمده؛ یعنی اینکه علم به آن، جز به استدلال

حاصل نشده است؛ در حالی که اگر ضروری می بود، جزء علوم اولی و مبادی قرار می گرفت [نه استدلالی]. در این سخن، ژرف بنگر؛ چرا که معتزله به آن هدایت نیافته اند. اگر وجه صحیح آن را واضح و آشکار دیدی، بر آن اعتماد کن؛ چرا که در آن کفایت و بی نیازی است، به شرطی که از اندیشه خود، رضای خدای عزوجل را قصد کرده باشی.

یهودی گفت:

من غیر از این راه را اراده نکرده بودم که آشکار شد و تنها دلیل را می خواستم که ارائه شد. تنها حق را در نظر داشتم که روشن شد و جز از خدا پروا ندارم که هدایت کرد.

وی سپس شهادت به توحید خداوند واحد و نبوت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اعلام کرد و خود را به نیکی نجات داد و آن را به ولایت درآمیخت و اصول هدایت را استوار ساخت.

شیعی گفت:

خدای را سپاس که نجات دهنده از هلاکت است، بینا کننده از نادانی، مهلت دهنده به فرد گنهگار و پذیرنده هر کسی است که به او روی آورد. ای مسلمان! خداوند احسانش را بر تو مبارک گرداند و بهشتش را در آخرت بهره تو سازد. خداوند بر تو رحمت آورد! به علم دست یافتی. اکنون عمل باقی مانده است. پس آماده باش که از عمری که در پیش داری، بهره گیری.

سپس گفت: خدایا! ستایش مخصوص توست بر آنچه مرا توفیق دادی. خدایا آنچه را به من عطا کردی، از من دریغ مدار. پروردگارا! به تو پناه می برم از اینکه بهره من از هدایت تو، این باشد که بدانم و عمل نکنم و به چیزی امر کنم که خود، آن را انجام ندهم.

سپس خطاب به معتزلی گفت:

از خدا پروا دار؛ که حق را بر تو روشن ساخت و دلیل و برهان خود را بر آن اقامه کرد. دلایل نبوت را شنیدی و برای تو روشن شد که همان دلایل در امامت نیز حجّت است. همچنین نحوه استدلال ما را به تواتر بر صحت معجزات و تحدی دیدی، که عین همان استدلال ماست بر صحت نصّ جلی؛ علاوه بر آن، دلیل دیگری هم در اثبات امامت هست و آن اینکه از عامه هم کسانی احادیث نصّ

جلی را نقل کرده‌اند؛ حال آنکه از مخالفین نبوت احدی به همراه مسلمانان، معجزات و تحدی را نقل ننموده‌اند. به همین ترتیب، دیدی که پندار تو-که تواتر، علم اضطراری پدید می‌آورد- باطل است و به جهت آشکار بودن ادله، مانع قبول بر طرف و راه عذر بسته شد. پس راه استدلال را در پیش گیر و از طریق ضلالت روی گردان. مبادا کسی که از تو نسبت به شریعت دورتر است، نزدیک‌تر از تو نسبت به اطاعت خدا باشد و با سرعتی بیشتر، در این مسیر حرکت کند. پس اختلافی که بین ماست چنان نیست که امید حُسن عاقبت در مبطل آن رود، تا زمانی که توبه و ندامتی از آن نباشد.

معتزلی به شیعی:

تمام سخنان را شنیدم؛ اما سینه‌ام از آنها گشایش نیافت و بالاتر از هر دانایی، دانای دیگر هست. من نمی‌توانم با دو دانشمند بزرگ معتزله، ابوعلی جبائی و ابوهاشم جبائی،^۱ مخالفت کنم؛ در حالی که آنها برای جواب و نقض، قدرتی بیشتر از من دارند. من تا وقتی که زنده‌ام، عقیده به رفض (تشیع) را نمی‌پذیرم.

شیعی به معتزلی:

هر دردی به درمان نمی‌رسد. مردم پیش از تو هم هواپرست بودند و گمراهی را به جای هدایت برگزیدند.

خدای تعالی فرمود: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (جاثیه ۲۳/۴۵) و فرمود: ﴿وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ، فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ﴾ (فصلت ۱۷/۴۱) ما تردید نداریم که عصیبت نسبت به شخصیتها کلید گمراهی است و پیروی بدون منطق از رؤسا در امور محال، سبب هلاک و وبال است. خدای عزوجل از دوزخیان نقل می‌کند که می‌گویند:

﴿رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا﴾. (احزاب ۳۳/۶۷ - ۶۸)

تازه مسلمان به شیعی:

ای موفق سدید! و مرشد مفید! راهنمایی کردی و مطلب را رساندی. نصیحت کردی و حق مطلب را ادا کردی، هشدار دادی و فریاد خود را به گوش من رساندی، خیر خواستی و راه گشودی تا اینکه حجّت را ثابت کردی و مرا مجاب

۱. درباره این دو تن، بنگرید: ۱۰: ۳۷۱ - ۳۷۲.

ساختی، راه را نشان دادی و آشکار ساختی. وظیفه راهرو و شکر است و برای معاند، عذری باقی نمانده است.

پیشتر یادآور شدی-خدا از تو راضی باشد-که برخی از محدثان عامه، نصّ جلی در امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را روایت کرده‌اند. پس اکنون برخی از آن موارد را برای ما بازگویی تا بر آن آگاه شویم و بصیرت ما را در مورد آنچه رهنمون شدی، بیفزاید.

شیعی:

شیخ فقیه ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن شاذان قمی در کتاب خود «ایضاح دقائق النواصب» صد منقبت را برای امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان علیهم السلام از طریق دانشمندان اهل تسنن روایت کرده است.

در این کتاب، به سلسله سند خود، از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«سوگند به خدایی که مرا به حق، بشارت دهنده و هشداردهنده برانگیخت، کرسی و عرش استقرار نیافت و فلک نگردید و آسمان و زمین برپا نشد، مگر به اینکه بر آن نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین. زمانی که خدای تعالی مرا به آسمان برد و مرا به ندای لطیف خود اختصاص داد، به من فرمود: ای محمد! گفتم: لَبَّيْكَ رَبِّي و سعدیک! فرمود: منم محمود و تویی محمد. اسم تو را از اسم خودم مشتق کردم و تو را بر تمام آفریدگان برتری دادم؛ پس برادرت علی را به عنوان رایت هدایت برای بندگانم نصب کن تا آنان را به دینم رهنمون شود. ای محمد! من علی را امیر مؤمنان قرار دادم. هر کسی خود را بر او امیر بداند، او را از رحمت خود دور بدارم. هر کس با او مخالفت کند، عذابش کنم و هر کس پیروی‌اش کند، مقرّیش دارم. ای محمد! من علی را امام مسلمانان قرار دادم. هر کس بر او تقدّم جوید، رسوایش گردانم و هر کس او را نافرمانی کند، دور بدارم. به راستی علی، سرور جانشینان و پیشوای سپیدرویان در روز جزا و حجّت من بر تمامی آفریدگان است. (۴: ۷۲؛ ۵: ۲۳۹)

این شاذان در همان کتاب، به سند دیگر، از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از بازگشت از حجّة الوداع فرمود:

«ای مردم! به راستی، جبرئیل روح الامین از جانب خدایم - جلّ جلاله - بر من فرود آمد و به من گفت: ای محمد! خدای تعالی می‌فرماید: من به لقای تو